

عمده ترین پرسش ها

نخستین خطاب

به سومین کنگره حزب توده ایران

Ketabton.com

شهریور ۱۳۵۹

خطاب به

سومین کنگره حزب توده ایران

از: ناریا

شهریور ۱۳۵۹

نیستی قادر اگر بادوست
آنچه اندر حق او ، درسینه‌پنداری
ساده‌وروشن بیان داری ،
یا از او ، آن چیز را ، کویاد خواهد کرد
خامش و خونسرد
بشنوی ،

پس نیست ؛
اعتماد و احترام و درک یکدیگر
(ادعای دوستی قولی است لایشعر)
دوستی کوباهمه چیزت موافق بود
کمتر از یک سایه دارد سود
گفته‌های خوش به ذوق دوستان گفتن
هست آسان ،
لیک اجراء وظایف کار دشواری است
گر ترایاران همی باید :
شرط اول ،
قدرت یاری است .

خود پرست ازیت پرست ای دوست دون تردان
آنکه تنه‌ها در د خود را دید
کی به دردی می خورد در کار
وان کسی کو کس ندارد دوست
نگبت او هست افزونتر
زان کسی کش کس ندارد دوست .

x x x

زیستن در جمع و غافل ماندن از آن جمع
شیوه‌ای در خوردن انسان نیست
آنکه او بر رنج جمع خویش دل سوزاند
جز به یاد سوگواران نیست
پیش رفتن روی دوش دیگران سهل است
هر طفیلی شوم و نا اهل است
بار یاران بکش ، اما
خود ببر گرم تراباری است
سود مردم گر کند ایجاب
خود بهین توجیه‌هرکاری است
هست لاقیدی فلج در روح
عام چون شد خاص
اختلاف آنکه شود آغاز .

x x x

برده باشد برده
گر با بردگی خو کرد
و ربه ضد بردگی برخاست
آن زمان با نام پاک " انقلابی "
خویش را آراست .
زندگانی ، گر ترابالی بسوی آسمان نی ،
و ر تراباری است سنگین ؛
لاجرم چون چار دیواری است غمگین
گرافق مشهود باشد

عمر ، تلخ و تیره ، همچون دود باشد . ا. ط

این جزوه قبل از انتشار، به وسیله یکی از اعضای کمیته مرکزی به حزب فرستاده شد، جزوه را پس از چندی با چنین یادداشتی به امضای همان رفیق کمیته مرکزی برگردانده و من ناگزیر آن را به توده حزبی ارائه می دهم :

..... به نظر من این جزوه متضمن قضاوت هایی است که ناشی از عدم اطلاع وسیع نگارنده آن از مسیر امور است لذا قضاوت های نادرستی است ضرورت توضیح رهبری در مورد تاریخ حزب در ۲۵ سال اخیر به طور کلی اصولی و مجرد درست است ولی حزب عجالا تا بالا تر از مطالبی که در این باره گفته و نوشته خواهد نوشت کاردیگری به علت پیچیدگی وضع نمی تواند انجام دهد نظر درباره ضرورت تشکیل کنگره ۳ و دادن تحلیل تاریخ حزب درست است ولی باید شرایط این کار فراهم باشد. من مصلحت نمی شمرم که این نوشته نشر یابد یا به حزب یا به کسی داده شود. این را نه فقط در مصلحت حزب بلکه به عنوان دوست و رفیق و برادر در مصلحت شخص شما هم نمی دانم

می گویند: از مسیر امور اطلاع وسیعی ندارم چه کسی مسیر امور را پنهان می کند که منجر به بی اطلاعی من و امثال من می شود؟ می گویند: توضیح رهبری در مورد عملکرد گذشته حزب ضروری است ولی اینک وضع چنان پیچیده است که نمی توان چنین کاری را انجام داد. رفقا، پیچیدگی وضع از جمله نتیجه پنهان کاری شماست. وانگهی سایر سازمان های سیاسی موجود در کشور نیز در همین وضع پیچیده مشغول بازنگری به خویشند چه می شود که ما سخنان طرفداران کنگره چهارم در حزب دموکرات کردستان یا انشعاب اخیر اکثریت و اقلیت را در سازمان چریک های فدایی خلق، در وضع پیچیده موجود، به صلاح جنبش می دانیم ولی آن جا که نوبت خودمان

است به علت وضع پیچیده باید سکوت کنیم . شما می توانید پیش سال دیگر
حزب را به صورت شرکت سهامی اداره کنید، می توانید نسل کنونی حزب را چون
نسل گذشته بی خبر بگذارید، می توانید به بهانه صلاح کار و وظیفه د یروز و امروز تا
را به آینده ای نامعلوم حواله کنید . این ها همه صلاح دید شماست . وظیفه من
هم به عنوان يك تود های بازگویی این مطالب است، می خواهد به مصلحت ام
باشد یا نباشد . به قول حافظ :

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چارتکبیر زدم یکسره بر آنچه که هست
رفقا: درست عمل کنید، واقعیات را بگوئید، حتی اگر لازم باشد همه چیز را از صفر
شروع کنیم . وضع موجود یقیناً ما را به زیر صفر خواهد برد .

اگر به نظر هر شخصی ارگان‌های مرکزی مرتکب اشتباهاتی شده‌اند وظیفهٔ او به عنوان عضو حزب است که با توجه به وظایف عضویت در حزب به این اشتباهات اشاره کند. و بیش از همه آن‌ها را به خود ارگان‌های مرکزی خاطر نشان سازد. از طرف دیگر وظیفهٔ حزبی ارگان مرکزی است که تمامی این اشارات را بدون توجه به این که به وسیلهٔ چه کسی مطرح شده، با کمال دقت بررسی کند. (لنین. جلد ۷. م. ۷۰. ص. ۶۶)

”... رفقای کمیتهٔ مرکزی و کمیتهٔ اجرایی در گرداب اغراض خصوصی غوطه‌ورند. آن‌ها منافع نهضت را اغلب زیر پا می‌گذارند و آن را تحت الشعاع منافع خصوصی می‌نمایند. این چیزی نیست که امروز در زندان بگویم. بارها از آن‌ها انتقاد هم شده ولی گوش نکردند... (از نامهٔ چهارم سرگرد شهید جعفر وکیلی به همسرش ۱۴/۸/۱۳۳۳)

”... ما معتقدیم که راه خروج عملی از بحران، فرا خواندن فوری کنگرهٔ سوم حزب است. تنها این عمل می‌تواند وضعیت را روشن کرده... و مبارزه را درچار چوب مناسبی قرار دهد. بدون يك کنگره آنچه‌می‌توانیم توقع داشته باشیم تجزیهٔ رشد یابنده در حزب است... (لنین نامه به حزب. جلد ۷. م. ۷۰. ص. ۴۵۵)

صدها و صدها صفحه مطلب بر علیه حزب مانوسه شده (از جمله به وسیله سازمان چریک های قذافی خلق که ما آنها را نیروهای راستین انقلاب می دانیم) خوب این ها صدای باد در ناودان نیست. نباید گفت یکباره همه خواب نموده اند که ما چنان و چنینیم. آیا واقعاً نقصی در کار نبوده و نیست.

يك بار هم قلم را خودمان برداریم. بپذیریم آن حقیقتی را که دشمنان ما، با تکیه بر آن و در لابه لای آن، بدآموزی های بسیاری را بر علیه ما شیوع می دهند. اجازه ندهیم که لجاجت در حفظ وجهه دوسه چهره شناخته شده، بیش از این به بی اعتبار شدن همه حزب، که هنوز تنها چراغ است، بیانجامد.

می دانم که چماق تکفیر را بر خواهند داشت. در من به جست و جوی بی هوده، لکه هایی خواهند پرداخت که سراسر بد نشان از آن چون زرافه مخطط است. اما حقیقت باید گفته شود. زیرا پنهان کردن آن بزرگ ترین لکه ای است که ممکن است بر کسی بنشیند.

در این نوشته ها، به عمد فقط از اسناد حزبی منتشر شده پس از انقلاب استفاده شده، نخواسته ام به دام و گرداب تهمت زنی و تحلیل های بی اساس سالیان دور بیفتم و اشاره به اسناد و مدارکی کنم که متن کامل آن امروز در اختیار همه نیست. همچنین هیچ نقل قولی "دنداندار" نیست. این طور نیست که با نقل يك یا دو جمله موافق نظرم، خواننده را بفریم و یا واقعیت را تحریف کنم. متن کامل آنچه در این مجموعه استناد شده امروز در دسترس هر کسی است.

امروز دیگر توده های "يك مفهوم است. کسی است که به اردوگاه سوسیالیسم باور دارد و اتحاد جماهیر

شوروی را به عنوان قدرتمندترین کشور سوسیالیستی جهان، مدافع راستین همهٔ نهضت‌های رهایی بخش و پشتیبان قدرتمند زحمتکشان جهان می‌داند. کسی است که جهان بینی مارکسیستی دارد و لنینسم را پرچم پیروز زمان ما می‌داند. و من هم یکی از آن‌ها هستم. در سال ۱۳۳۴ پای گارسهٔ حروفچینی، "توده‌ای" شدم، توده‌ای ماندم و خواهم ماند. همهٔ این سال‌ها در ارباب‌تعصب از حزب دفاع کردم. اگر کسی ایراد می‌گرفت، مخصوصاً پس از سال‌های ۱۳۵۰، حتی اگر از واقعیت هم به درستی خبر نداشتم، خود را موظف می‌دیدم که از حزب و به خصوص از مرکزیت آن دفاع کنم. در تمام این سال‌ها هیچ کادر موظف حزبی به من کمک نداد. از سال ۱۳۵۴ مستقیماً با حزب همکاری کرده‌ام. کسی رسماً به من عنوان توده‌ای را نداده است و کسی هم حق ندارد مثلاً به بهانهٔ این نوشته‌ها این عنوان را از من پس بگیرد. اگر آینده معلوم کرد که حق با من است بپذیرید که این نوشته‌ها دنبالهٔ همان تلاش برای حفظ حزب است و بس.

سعی شده است موضوعات مطرح شده در این جزوه بیش‌تر طرح مسئله باشد، نه کوبنده و متهم کننده. در واقع طرح این مسائل راهنمای عمل کنگرهٔ احتمالی است برای توجه به نکات عمده.

و بالاخره این جزوه، چنان فراهم شده که در دلدل هر توده‌ای باشد که با مطالب آن موافق است. خواسته‌ام واژه‌های کلاسیک مارکسیستی را حتی الامکان به کار گیرم. اگر دلشان خواست بگویند از بی سواد سیاسی بوده است.

همهٔ تأکید‌ها در این جزوه (خط کشیدن زیر جملات) و نقل قول‌های در پرانتز از نویسندگانش این جزوه است.

همه چیز در چند ساعت از هم پاشید. گوئی حباب نازک چراغ به زمین افتاد و یا باد در ذره‌های گاه وزید :

"... در مجموع این شرایط بود که صبح روز ۲۸ مرداد، ما از حرکت اوباش و فواحش در شهر باخبر شدیم. خبر رسید که پاسبان‌ها و مأمورین فرمانداری نظامی از آن‌ها پشتیبانی می‌کنند..." (حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق، صفحه ۴۰) این آخرین باری است که کمیته مرکزی حزب ما، نشانه‌های کودتا را در صبح ۲۸ مرداد ۳۲ می‌بیند و متعاقب آن، "هشدار" جدیدی به دکتر محمد مصدق می‌دهد!...

"... من با دکتر مصدق از همان راه همیشگی تماس گرفتم و به او گفتم : "به نظر ما این جریان، مانند ۹ اسفند، مقدمهٔ يك شكل تازهٔ کودتایی است. ما حاضر هستیم برای مقابله با این جریان، که از طرف نظامی‌ها و پلیس هم پشتیبانی می‌شود، به خیابان‌ها بریزیم و مردم را به مقابله دعوت کنیم. دستور دیروز شما (منظور دستور جلوگیری از تظاهرات است) مانع بزرگی برای ما است..." اولین بار که رهبران ما، به کمک شاخهٔ افسری، پی به توطئهٔ کودتا برد در ۱۶ شهریور ۱۳۳۱ بوده است. روز ۱۷ شهریور روزنامهٔ "رزم آوران" که به جای "به سوی آینده" - که از طرف دولت مصدق توقیف شده بود - منتشر می‌شده است، ضمن عنوان کردن نقشهٔ کودتا خطاب به سربازان، افسران و درجه داران نوشت:

"... سربازان، گروهیانان، درجه داران، افسران شرافتمند ارتش: اسلحه‌ای را که در اختیار دارید، برای سرما و گرما

نیست، برای این نیست که به فرمان دشمنان ملت برای سرکوبی
فرزندان قهرمان و میهن پرست به کار رود، بلکه برای حفظ
استقلال و حاکمیت ملی و قلع و قمع و تار و مار کردن دشمنان
ملت ایران است. شما می‌توانید و باید توطئه کودتا را به جنگ
ضد عمال کودتا مبدل سازید. (حزب توده ایران و دکتر محمد
مصدق، صفحه ۳۱)

این "هشدار" اول است که رهبران ما به همه، جز به خودشان، در
باره توطئه کودتا می‌دهند و وظایف آن‌ها را برای مقابله تعیین می‌کنند.
کمیته مرکزی، از آن پس چند بار دیگر هم توطئه‌های مختلف را می‌بیند
و به دولت "هشدار" می‌دهد (چنین هشدارهایی این روزها نیز سراسر
نشریات ما را پر کرده است) و با کمال تعجب ملاحظه می‌کنند که دولت
نسبت به آن‌ها یا بی‌اعتناست و یا این که پس از مقابله، برای سرکوب
قطعی توطئه‌گران هیچ اقدامی نمی‌کند.

"هراندازه دکتر مصدق در یافشاری در راه عدم پذیرش شرایط
تحمیلی امپریالیسم انگلستان که دیگر به طور روشن از طرف
آمریکایی‌ها مورد حمایت علنی قرار گرفته بود، پی‌گیر بود، به
همان اندازه در مبارزه برای خنثی ساختن دسیسه‌های دشمن
جنبش ملی، یعنی آمریکا و انگلیس و ارتجاع ایران، به رهبری
سیاسی آمریکا و کارگزاران دربار خائن پهلوی، سستی و عدم
قاطعیت نشان می‌داد. کودتاچیان با آزادی و اطمینان خاطر
از این که دکتر مصدق هیچ اقدام جدی علیه آنان نخواهد کرد،
مشغول تدارك يك توطئه پس از دیگری بودند و هیئت مستشاران
آمریکایی در ارتش و ژاندارمری و سفارت آمریکا تقریباً علنی این
توطئه‌ها را رهبری می‌کردند." (همان جزوه، صفحه ۳۲)

با چنین شناختی از دولت دکتر مصدق است که کمیته مرکزی برای
مقابله با کودتا، از او اجازه می‌خواهد. اما دکتر مصدق اجازه نمی‌دهد.
"آقا شما را به خدا کاری نکنید که پشیمانی بیاورد. این
جریان بی‌اهمیتی است. همه نیروهای امنیتی وفادارند، و این
جریان به زودی برطرف می‌شود. اگر شما به میدان بیایید زد و
خورد و برادر کشی می‌شود و من مجبورم دستور سرکوبی بدهم.
خون‌ها ریخته خواهد شد و من مسئولیت هیچ چیز را به عهده
نمی‌گیرم." (حزب توده و دکتر محمد مصدق، صفحه ۴۱)

صرف نظر از این که چنین سخنانی پس از ۲۷ سال چه قدر به اصل شباهت دارد و اصولاً چنین مطالبی که از طریق يك تلفن اندرونی به خورد تاریخ ملتی داده می شود چه قدر سندیت و ارزش دارد اما همین جریان را به عنوان واقعیت تاریخی دنبال کنیم ، بسی چیزها به ما خواهد آموخت

کمیته مرکزی حزب به دنبال درخواست دکتر مصدق "کاری نمی کند که پشیمانی به بار آورد" از زبان مصدق مطمئن می شود که نیروهای امنیتی وفادارند و از بیم سرکوبی ، رهبری حزب که همه در همان محل کمیته ایالتی تهران جمع شده بودند ۰۰۰ (همان جزوه ، صفحه ۴۲) "به تقاشای جریان می نشیند تا نزد يك ظهر خبرهای گوناگون برسد"

"۰۰۰ معلوم می شود علی رغم اطمینان دکتر مصدق (!!!) که این جریان به زودی برطرف می شود تنها او باش و فواحش نیستند و دیگر نیروهای کودتا هم به میدان آمده اند گروهیان های لباس شخصی پوشیده ، دارودسته شعبان بی مخ و غیره ۰۰۰ رادیو تهران هم به جای این که مردم را از جریان مطلع سازد ، به لاطائلات می پردازد ۰۰۰" (همان جزوه ، صفحه ۴۱)

پس باید کاری کرد این است که به اندرونی يك تلفن دیگر هم می شود که باز دکتر مصدق پاسخ می دهد:

"۰۰۰ فرماندهان نیروهای انتظامی همه به من اطمینان داده اند که از ناحیه ارتش هیچ خطری نیست و جریانی که در شهر می گذرد ، به زودی خاموش می شود نباید نفت روی آتش ریخت ۰۰۰"

وقتی من با اصرار گفتم که :

"آقای دکتر! از واحدهای ارتش خبرهای نگران کننده می رسد" او به من پاسخ داد : آقا این ها "پانیک" است ۰ (همان جزوه ، صفحه ۴۲)

همه کمیته مرکزی يك بار دیگر از اطمینان دکتر مصدق به اطمینان فرماندهان نیروی نظامی مطمئن می شود و تصمیم می گیرد که نفت روی آتش نریزد و در حین انتظار برای این که "جریانی که در شهر می گذرد به زودی خاموش شود" ، کودکان سرنوشت ما را تغییر می دهند و کاخ آمال زحمت کشان با رشته هایی به نازکی تار عنکبوت فرومی ریزد توجه کنید : "حدود ساعت ۱۰ ، دسته ای شکفت انگیز از بازار به راه می افتد:

سیصد تا چهارصد نفر از اوباشان ، چاقویشان و ارادل گذرگاهها ، همراه با دلقک هایی که لباس های عجیب و غریب پوشیده اند و نمایش می دهند . همه به سوی میدان پارلمان می روند . اما ناگهان به دسته های کوچک تقسیم می شوند ، لباس های ظاهرشان را درمی آورند و تفنگ ها و طپانچه ها و چماق ها را بیرون می آورند و به طرف وزارت خانه هایی که سررا هشان است هجوم می برند . در آن جا به کارمندان و نگهبانان حمله می کنند ، به همه جاداخل می شوند ، اطاق ها و دفاتر را اشغال می کنند ، مسئولان و رؤسارا به داخل اطاق ها می رانند و درها را قفل می کنند . نیروهای مصدق که از ماجرا مطلع می شوند شهر را محاصره می کنند . نبرد آغاز می شود . در میدان پارلمان ، سخنرانان ناشناس و غیرمنتظره یکی پس از دیگری بالای سکوی مجسمه رضا شاه می روند و مردم را دعوت می کنند که برضد مصدق بشورند و خواستار بازگشت شاه می شوند . در همین زمان ، افراد دیگری از تظاهرکنندگان با یکایک سربازان که هنوز تابع دولت مصدق هستند حرف می زنند . به آن ها یادآوری می کنند که نباید به سوگند وفاداری نسبت به شاهشان خیانت کنند و باید به این تظاهرکنندگان بپیوندند . دیگران صف های خود را فشرده می سازند . ساعت ۱۱ فاطمی ، مسلح و نفس زنان بر میز خطابه ای که موقتاً ترتیب داده می شود ، بالا می رود و می کوشد انبوه جمعیت را بازگرداند . سخنانش پر حرارت و شورانگیز است . او سخنرانی تواناست . همه درسکوت به سخنانش گوش می دهند . آیا او در منظورش موفق خواهد شد؟ از همه محله های شهر صدای تیراندازی و رگبارهای مسلسل شنیده می شود . فضا خیلی بحرانی است . فاطمی از سخن گفتن نمی ایستد . ناگهان تانکی فرامی رسد . انبوه جمعیت را که وحشت زده کنار می روند می شکافد . آیا این تانک از کدام دسته است ؟ خیلی زود ، موضوع معلوم می شود . مردی که از تانک بیرون می آید ، لباس کامل و رسمی نظامی دربردارد . او سرلشکر زاهدی است . او آخرین برگ خود را بازی می کند .

در میدان مردم به دو گروه تقسیم شده اند و در برابر یکدیگر قرار گرفته اند . در یک سو فاطمی ، بر روی میز خطابه در میان دسته ها از سربازان و پلیس . در سوی دیگر مردی که عاملان کودتا

پول‌های "سیا" را میان ایشان تقسیم کرده‌اند، اما در عین حال هنوز در انتظار هستند و آماده‌اند که یا از فاطمی پیروی کنند یا از زاهدی.

زاهدی به قسمت خالی میان دو گروه پیش می‌رود. فقط يك نفر همراهش می‌رود و او پسرش اردشیر است.

تفنگ‌ها و مسلسل‌ها به روی ایشان نشانه‌گیری شده‌است. اردشیر خود را آماده می‌کند که با سربازها به گفت و گو بپردازد اما پدرش با يك حرکت مانع او می‌شود و می‌گوید: "حالا وقت حرف زدن نیست."

او به آهستگی و آرام آرام به سربازان نزديك می‌شود. هیچ حرفی نمی‌زند. در میدان جز صدای انفجاری دوردست چیزی شنیده نمی‌شود. در پایتخت نبرد‌ها و زد و خوردها در گرفته‌است. ناگهان در نزدیکی فاطمی، افسری کلاهش را به آسمان می‌اندازد و در میان سکوت جیغ می‌زند:

"زنده باد زاهدی. جاوید شاه."

پنج دقیقه بعد، زاهدی پیروزمندانه به میان جمعیتی که به تظاهر می‌پردازد برده می‌شود. سربازها هم به ایشان می‌پیوندند و همه شعارهایی را به افتخار زاهدی فریاد می‌کشند. او را به محل ستاد ارتش می‌برند که در آنجا بلافاصله ژنرال ریاحی را توقیف می‌کند و به جای او با تمانقلیچ را می‌گمارد.

فاطمی ناپدید شده است. ("از کتاب سیا، سازمان‌های مخفی آمریکا، نقل شده در کتاب مصدق، نفت، کودتا، صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹، در پاورقی توضیح داده شده که این صحنه‌ها به وسیله شارل بانل و امیر متقی نیز روایت شده)

اگر در چنین لحظات حساسی که وصف می‌شود، زمانی که تاریخ ما، با شلیك يك تیر به قلب زاهدی زیر و رو می‌شد. به جای تلفن به اندرون دکتتر مصدق، به داخل حزب، به نیروی توده‌ها تکیه می‌کردیم و فرمان می‌دادیم هر کجا با هر چه که می‌توان در مقابل کودتاچیان مقاومت کنید. امروز به این استنادات نیازی نبود. کاش ما لا اقل همان کاری را می‌کردیم که دکتتر فاطمی کرد. مردم را تهییج می‌کردیم. ممکن است کسی بگوید چه سند تاریخی برای صحت چنین صحنه‌ای وجود دارد؟ اما مگر گفته‌ها و ادعاهای ما چه قدر مستند است؟

پس از تلفن دوم به اندرونی، باز هم در انتظار سیر عادی جریانات می مانیم. تا سرانجام ردود آ بعد از ظهر "خبر می رسد" که "....." واحدهای منظم ارتش به هواداری از کودتایچیان در گوشه های شهر وارد عمل شده اند. "....." (همان جزوه، صفحه ۴۲) دیگر با این وضعیت جدید نمی توان شوخی کرد. لازم است به سرعت دست به عمل زد. سریع ترین وسیله همان تلفن اندرونی است که به کار می افتد و این بار "او" به "این ها" می گوید:

"آقا، همه به من خیانت کرده اند. شما اگر کاری از دستتان برمی آید بکنید. شما به وظیفه میهن پرستانه خود، هر طور صلاح می دانید عمل کنید."

در پاسخ خواست میرم من که لا اقل پیامی به مردم بفرستید و کمک بخواهید، تلفن قطع شد و دیگر نتوانستیم با او تماس بگیریم. (همان جزوه صفحه ۴۲)

آیا ما نمی توانستیم کاری را که مصدق نکرد خودمان بکنیم؟ نمی توانستیم اعضا را به خیابان بریزیم، میهن پرستان را به مقاومت دعوت کنیم و توطئه را رسوا سازیم؟ این مردمی که باید دکتر مصدق برایشان پیام می فرستاد چنین توصیف شده اند:

"....." در تهران انبوه مردم که زیر نفوذ کمونیست ها بودند بر خیابان ها تسلط داشتند، آنها مجسمه های شاه را فرو افکندند تارفتن او را جشن بگیرند. "....." (مصدق، نفت، کودتا، صفحه ۷۸) سند منتشر شده از طرف حزب حکایت دارد که امیدهای رهبری حزب، با قطع شدن آخرین تلفن اندرونی، قطع می شود. نه مردمی در کارند، نه وظیفه کمیته مرکزی در مقابل توطئه های ضد مردمی. مقاومت بی معنی است. به ویژه وقتی که مسلم شود:

"....." هرگونه عمل جداگانه حزب ما، در مقابل چنین نیروی مسلطی (از کجافهمیدند چنان نیروی مسلطی وجود دارد، کسی که از جایش تکان نخورده بود) بدون حتی همکاری اسمی دکتر مصدق (معنی اسمی این است که ما ب نیروی واقعی آنها نیازمند نبودیم) تنها به یک قتل عام پایان خواهد یافت. و بر این پایه (!!!) بود که رهبری گسترش یافته حزب، ابتدا با تردید برخی از رفقا، ولی بالاخره به اتفاق آراء تصمیم گرفت که سازمان حزبی را از زیر اولین ضربه های خردکننده (باز هم از کجا

فهمیدند که خردکننده می‌بوده است) کودتاجیان مسلط شده و خونخوار درآورد.^{۰۰۰} (حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق، ص ۴۳) چه می‌شود که کمیته مرکزی گسترش یافته که از صبح بی‌تاب مقاومت در مقابل کودتاجیان است وقتی این امکان و اجازه را از دکتر محمد مصدق می‌گیرد! گرد همان میز که نشسته است می‌فهمد که باید فوراً بی‌این که حتی به خود زحمت ارزیابی نیروی واقعی دشمن را بدهند، تسلیم کودتاجیان شوند؟ امروز تاریخ با بر ملا کردن نحوه کودتای ۲۸ مرداد عمق بی‌حرکی ما را بیان می‌کند:

«... چند روز بعد شاه روزنامه نویسانی را که از سراسر جهان آمده بودند پذیرفت و به ایشان چنین گفت: "احساس می‌کنم که دومین دوران سلطنتم را آغاز کرده‌ام". (مجله تأییم، ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۳)

تقریباً در همان زمان در سفارت آمریکا لویی هندرسن و کریمت روزولت به حساب هایشان رسیدگی می‌کنند. عملیات بازگرداندن شاه به تخت سلطنتش برای ایشان درست - / ۰۰۰ / ۴۳ / ۳۲ ریال یعنی - / ۰۰۰ / ۳۹۰ دلار به نرخ آن زمان تمام شده بود.^{۰۰۰} (کتاب ایران: امپریالیسم تو در حال اقدام) نقل شده در کتاب مصدق، نفت، کودتا، صفحه ۱۲۲)

«کودتای ۲۸ مرداد و غارت خانه دکتر مصدق به وسیله پانصد نفر ولگرد که از گودال‌های جنوب شهر جمع‌آوری شده بودند، انجام شد و به هر یک سیصد فرانک دادند که هر چه می‌خواهند غارت کنند و پلیس هم به دنبال آنها بود.» (مصدق، نفت، کودتا، صفحه ۱۵۴، نقل از روزنامه نوول ابزرواتوار)

رفقای کمیته مرکزی تصمیم عدم مقاومت را می‌گیرند و "متفرق" می‌شوند. اما کمی بعد شایعه‌ای می‌رسد که "۰۰۰ واحد های نظامی هوادار مصدق وارد عمل شده و به مقابله با کودتاجیان پرداخته‌اند." (همان جزوه صفحه ۴۳) امید به قلب قهرمانان طبقه کارگر و زحمتکشان بازمی‌گردد، تصمیم می‌گیرند که "۰۰۰ باید همه نیروها (پس نیروهایی وجود داشته است) را برای حمایت از مدافعان خانه دکتر مصدق و به یاری واحد های هوادار دکتر مصدق تجهیز کنیم." (همان جزوه، صفحه ۴۳) ولی کمیته مرکزی برای تدارک حفاظت جان خویش متفرق شده‌اند و از طرفی شبکه های حزبی در نتیجه توقیف ۷۰۰ نفر در میتینگ روز قبل ارتباطش به میزان

زیادی پاره شده" و بنابراین کارها به آن سرعتی که لازم است قابل انجام نیست و به ویژه این که "معلوم می شود مقاومت واحد های نظامی هوادار مصدق دروغ بوده است." (همان جزوه، صفحه ۴۳)

نباید گمان کرد که هنوز کار حزب ما ساخته شده، خیر:

"... فرار دکترو مصدق و این که او و دکتر فاطمی جان سالم در برده اند، برای ما امید بخش بود! و مصمم شدیم با تمام نیرو برای تجهیز مقاومت مردم وارد عمل شویم. ولی خبر تسلیم دکتر مصدق و عدم آمادگی جبهه ملی به هر شکلی از مقاومت حزب ما را در صحنه مبارزه با کودتاجیان به کلی تنها گذاشت." (همان جزوه، صفحه ۴۳)

و پرده می افتد.

رفقا، آیا این مطالب، به ساختمان يك، نمایشنامهء کمدی شبیه نیست. اگر اصولاً حق طرح چنین سئوالی را به کسی می دهید و اگر در مقابل تاریخ و زحمتکشان و قهرمانان شهید حزب متعهدید لا اقل به این ۲ مطلب مهم جواب دهید:

۱. ادعا می شود که ۷۰۰ نفر از کادرهای حزب در روز ۲۷ مرداد در اثر یورش پلیس به میتینگ حزب، دستگیر شدند. آیا مگر نه این که حزب ما، حزبی غیرعلنی و دارای تشکیلات مخفی بود؟ اگر این طور است چه طور ممکن است در یورش پلیس به میتینگ — که همه می دانند، غالباً کادرهای مهم حزبی، آن هم در شرایط مبارزهء مخفی در آن شرکت نمی کنند — ۷۰۰ کادر مؤثر توقیف می شوند؟ یا کادرها روی سینه و پیشانی شان نام و مشخصات و سمت حزبی خود را نوشته بوده اند یا کسی از داخل حزب آنها را به پلیس معرفی کرده است جز این که نمی تواند باشد؟ مگر این که اصل موضوع ذهنی و ساخته و پرداخته و توجیه باشد.

۲. اصولاً کمیتهء مرکزی که در طی حوادث پس از ۳۰ تیر قهرمان اعلام "هشدار" است و حوادث آینده را به این وضوح پیش بینی می کند:

بدین سان دیگر مسلم بود که تدارک کودتا با تمام امکانات امپریالیسم در جریان است و هر شب می توان در انتظار آن بود." (همان جزوه، صفحه ۳۱)

یا :

"آنچه من دربارهء تصمیمات هیئت اجرائیه در زمینهء لزوم تدارک مقاومت مسلحانه در برابر کودتای احتمالی به خاطر دارم این است

که پس از رویداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بعد از افشاشدن تدارک کودتا آمریکایی-درباری آخر شهریور ۱۳۳۱، دیگر مسلم بود که امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی، به کارگردانی دربار پهلوی و همه نیروهای سرسپرده به آنان و به دست ارتش، شهربانی و ژاندارمری و اوباش در تدارک سرنگون کردن دکترومصدق (و لابد نه حزب توده) هستند. (همان جزوه، صفحه ۴۷)

چه گونه بود که يك بار به خود "هشدار" ندادند؟ آيا رفقای کمیته مرکزی در ۱۰ ماه فاصله بین اولین هشدار (۱۷ شهریور ۱۳۳۱) تا آخرین هشدار (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) نمی توانستند به تدارک دفاع از حزب بپردازند که امروز مجبور نشوند بنویسند:

این که گفته شده است که گویا حزب در ۲۸ مرداد ۱۲ هزار نارنجک ساخت خود داشت به کلی دروغ است. (همان جزوه صفحه ۴۴) به ویژه این که خود اعتراف دارند:

"در دوران پس از ۲۸ مرداد حزب توانست در شرایط بسیار دشوار حاکم، به کمک گروه فنی مأمور این کار، ۱۲ هزار نارنجک قابل استفاده تهیه کند." (همان جزوه، صفحه ۴۶) وقتی از ۱۰ ماه قبل می دانستیم که مسلما کودتا می شود، و شرایط هم عادی بود نمی توانستیم برای دفاع از زحمتکشان بیش از این وسیله دفاعی تدارک ببینیم.

جزوه حزب توده و دکترومصدق چنین پاسخ می دهد:

"... مسئله اساسی برای رهبری حزب عبارت بود از ایجاد و تحکیم جبهه نیرومندی از همه نیروهای ضد امپریالیستی و در درجه اول از نیروهای وفادار به دکترومصدق و نیروهای حزب توده ایران (چنین کوششی امروز نیز در جهت اتحاد با نیروی مشابه، خط مشی عمده و مسئله اساسی رهبری حزب است) همان طور که می دانیم تمامی تلاش های حزب ما در این راه، که پس از رویداد ۳۰ تیر همواره جدی تر می شد، بر اثر امتناع دکترومصدق و هوادارانش از يك سو و خرابکاری آگاهانه گروه های وابسته به امپریالیسم آمریکا و دربار در درون جبهه ملی، یعنی گروه مظفر بقائی و خلیل ملکی از سوی دیگر، بی نتیجه ماند." (همان جزوه، صفحه ۴۷)

رفقا، دور تسلسل از این باطل تر! ما به فکر دفاع از حزب نیفتادیم

چون به فکر دفاع جمعی و متحدانه با سایر نیروها بودیم. و دفاع جمعی و متحدانه میسر نبود، چون کسی با ما متحد نمی شد!!!

شاید بتوان امیدوار بود که کودتای ۲۸ مرداد اگر هر مصیبتی برای ملت ایران و تاریخ نسل معاصر به بار آورد لا اقل درس آموزنده ای برای کمیته مرکزی حزب ما بوده که: اتحاد با نیروهای غیرمترقی در راه تحقق اهداف مترقی غیرممکن است. اما حوادث این روزها نشان می دهد که حتی چنین درسی را نیز نگرفته ایم.

اما هنوز نکته ای باقی است. آیا تغییر موضع حزب، پس از سیام تیر ۱۳۳۱، نسبت به دکتر مصدق و طرح شعار جبهه واحد از تحلیل سیاسی اوضاع کشور ناشی بوده یا به تغییر موضع بین المللی نسبت به مصدق (آغاز دوران مذاکرات جدی و دوستانه بین دولت دکتر مصدق و اتحاد جماهیر شوروی) مربوط می شود؟ و آیا حزب چه نشانه های امید بخشی از نزدیکی به رهبران جبهه ملی و دولت دکتر مصدق می تواند ارائه دهد که برطبق آن نخواست دست به عملی بزند (تدارک مقاومت مسلحانه در مقابل کودتای مسلم) تا امیدهای پیش آمده را خراب سازد؟

کتاب منتشر شده با عنوان تجربه ۲۸ مرداد نیز گرهی را از کارنگشوده است. از ۳۲۱ صفحه مطلب، ۱۸ صفحه آن حکایت دارد که بورژوازی ملی مدعی مبارزه با امپریالیسم چیزی جز جریانی سازشکار برای جابه جایی استعمار آمریکا به جای استعمار کهنه کار انگلستان نبوده است.

ما به قطر کتاب، تزلزل، مسامحه کاری، ساخت و پاخت و موضع گیری غیر مترقی بورژوازی را که خود نگفته به علت خصلت طبقاتی بورژوازی پیدا است و لا اقل برای نسل انقلابی امروز ماهیت آنان آشکار است، بیان می کنیم و سپس زمانی که باید پاسخ دهیم چرا خود وظیفه مقاومت در مقابل کودتاچیان را به عهده نگرفتیم؟ در دو صفحه پایانی با شگردی حیرت انگیز ابتدا این نقل قول لنین را می آوریم:

”در چنین شرایطی، و نیز در بسیاری از موارد دیگر، از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک مارکس در سیر عمومی و فرجام نهایی نبرد پرولتاری، شکست اقدام انقلابی پرولتاریا شرکمتری است تا دست کشیدن از موضع اتخاذ شده، تسلیم بدون نبرد: چنین تسلیمی روحیه پرولتاریا را می شکند و توان پیکار را از او سلب می کند...” (تجربه ۲۸ مرداد، صفحه ۳۱۹)

و سپس صاف و ساده پاسخ را مسکوت می گذاریم و کتاب تجربه ۲۸

مرداد ، پایان می یابد.

رفقای عزیز تودهای ، با جدیت موضع گیری تك تك اعضای کمیتهء مرکزی
گذشته را در مقابل کودتا ، مجدانه و با اسناد دنبال کنید. این بررسی
باید از مدت ها قبل از کودتا انجام گیرد.

از روز ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ تا اواخر بهمن ماه سال ۱۳۵۲ در مرکز حزب ما چه گذشته است؟ تقریباً جز بعضی اشارات مبهم پس از انقلاب چیزی رسماً گفته نشده است. اما برطبق همین اشارات مبهم، آشکار می‌شود که کمیته مرکزی حزب ما از سال ۳۲ تا ۳۵ که سال خروج آخرین عضو کمیته مرکزی است اشتباه، از آن سال تا سال ۱۳۵۰ استراحت و از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲ مجدداً اشتباه می‌کرده است.

رفقا اجازه دهید به اسناد رجوع کنیم:

حزب ما درباره ۲۵ سال زندگی کمیته مرکزی در مهاجرت مطالب بسیار کمی نوشته است: نزدیک به ۵ صفحه در جزوه "نکاتی از تاریخ حزب توده ایران"، ۶ صفحه در "۳۸ سال مبارزه" و پاسخ به چند سؤال در مجموعه "پرسش و پاسخ" ببینیم این به اصطلاح اسناد منتشر شده که همه در حد ادعاست چه افتخار تاریخی بزرگی به کمیته مرکزی حزب ما می‌بخشد: س: درباره فعالیت های حزب از سال های ۳۵ به بعد که سازمان های حزب در ایران متلاشی شد، تدارک برای مبارزه علیه رژیم پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و همچنین فعالیت حزب در داخل ایران بین سال های ۴۲ تا ۵۰ و از ۵۰ تاکنون را توضیح دهید.

ج: سال هایی که منجر به متلاشی شدن تشکیلات تهران گردید، (اشاره به سال ۱۳۵۱ است) یک دوران تأثر انگیز تشکیلاتی حزب ما در ایران است. (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۲۴)

این همه پاسخ ما به پرسنده امیدواری است که می‌خواهد بداند از ۳۵ تا ۴۲ و از ۴۲ تا ۵۰ کارنامه کمیته مرکزی چه بوده است!!!

”با استفاده از ضعف های درون سازمان حزب سازمان و اربابانش سیا و موساد، توانستند درست در همان زمانی که بر اثر رشد تضادهای درونی جامعه ایران فعالیت های سیاسی استقلال طلبانه و آزادی خواهانه وارد مرحله جدیدی از اوج خود می گردید، درست در آن زمانی که سازمان مخفی حزب ما، برای آوردن نسل جدیدی از مبارزان انقلابی اولین گام های رشد و گسترش مجدد خود را برمی داشت، عنصر خود فروخته و فاسدی مانند عباس شهریاری را به سازمان حزبی ما جا بزنند و از این راه مهم ترین شاخه سازمان حزبی ما را در ایران به چنگ خود آوردند و به این ترتیب، فعالیت انقلابی حزب را برای یک دوران نسبتاً طولانی از درون فاسد کرده و فلج سازند.” (سی و هشت سال مبارزه، صفحه ۱۹۶)

ملاحظه کنید، آشکار است که اولین نشانه های مجدّد حزب ما از ماجرایی عباس شهریاری آغاز می شود:

”در دوران بعد از ۲۸ مرداد کوشیدیم که یک پایگاه مقاومت مسلحانه در شمال ایران تدارک کنیم. این کوشش ما نیز آن طور که بعدها معلوم شد — در نتیجه خیانت یکی از کسانی که بعداً در زندان خیانت کرد، لو رفت و دشمن از آن مطلع شد و قبل از آن که بتوانیم دست به کار شویم، خنثی شد، در نتیجه موفق نشدیم. تدارکات دیگری هم برای شروع یک مبارزه مسلحانه که بتواند یک جنبش خلقی را به وجود بیاورد، کردیم ولی همه این ها در دوران بعد از ۲۸ مرداد، در نتیجه آن رکودی که مجموعه جنبش را دربرگرفت، نتوانست عملی شود.

در سال های ۴۰ هم اقدامات دیگری برای ضربه وارد آوردن به رژیم شاه تدارک دیده شد، کوشش های ما در سال های ۴۰ هم موفق نشد. تماس هایی که با افراد مؤثری از جبهه ملی، هواداران دکتر مصدق، با نیروهای مخالف شاه در سال های ۴۰ گرفتیم بی نتیجه ماند. دوران سال های بعد از چهل، دوران تقریباً کامل رکود جنبش است، البته سال ۴۲ در ایران تظاهرات بزرگ ۱۵ خرداد به وجود آمد، ولی بعد از درهم کوبیده شدن آن تظاهرات، دوران رکود بزرگ با اقدامات عوام فریبانه شاه تحت عنوان اصلاحات و انقلاب ”شاه و ملت“ شروع شد. این دوران تا سال ۵۰ طول

کشید. از آغاز سال ۵۰ است که جنبش دوباره شروع به رشد کرد و در سال‌های ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ با شتاب بی‌نظیری گسترش یافت.

اگر شما پیش‌بینی‌های حزب ما، از سال‌های ۵۲-۵۱ به بعد را، که در مقالات اصلی روزنامه، مجله، اسناد بعد از جریان شهریاری و شروع دوران جدید فعالیت حزب درج شده، نگاه کنید، می‌بینید که ما چه پیش‌بینی‌های درستی نسبت به حوادثی که بعداً پیش آمد کردیم و همیشه مدت‌ها قبل از این که حوادث روی بدهند، ما تقریباً توانسته‌ایم - با آن برداشت دقیق علمی که داشتیم - سیر حوادث را پیش‌بینی کنیم.^{۲۰} (نکاتی از تاریخ حزب توده، ایران، صفحه ۴۱)

چنین است کارنامه درخشان ۲۵ سال فعالیت مرکزیت حزب در مهاجرت. يك صفحه کامل ابهامات، ادعاها و اذعان به رسوخ عوامل ساواک، سیا و موساد در درون حزب. چند صفحه بعد چنین سؤالی مطرح می‌شود:

س: اگر ممکن است در مورد رخنه پلیس، عباس شهریاری در سازمان حزب در سال‌های ۴۰ توضیح دهید.
کاش پاسخ چنین بود: "ممکن نیست". ولی رفیق دبیر اول يك صفحه کامل حاشیه می‌رود، شامل این که چنین حوادثی در تاریخ جنبش‌ها فراوان است و اشاره به ماجرای حسین و فریدون یزدی و بالاخره با چنین جملاتی پرسش صریح سؤال‌کننده "ترور" می‌شود:

"بعد از آن (بعد از یزدی‌ها) شهریاری پیدا شد. اطلاعاتی که اکنون ما درباره شهریاری داریم متفاوت است. بعضی از این اطلاعات حکم می‌کند که شهریاری از همان دورانی که در شرکت نفت جنوب کار می‌کرد در خدمت پلیس بوده. بعضی دلائل دیگر هم هست که شهریاری پس از آغاز دوران جدید فعالیت حزب، یعنی از سال ۱۳۴۱ به بعد به خدمت ساواک درمی‌آید. (ما یادآوری می‌کنیم که برطبق نوشته پرسش و پاسخ شماره ۶ صفحه ۲۴، شهریاری در سال ۱۳۳۹ از حزب اخراج گردید بود.)

فقط جای تأسف است که علی‌رغم سوءظن جدی به شهریاری، از طرف رفیق مسئول سازمان ایران مأموریت مهم سازماندهی در ایران که با سرنوشت تمام سازمان مخفی ما در ایران مربوط بود،

به او واگذاری شود.

پس از لو رفتن حسین یزدی، کمیسیونی مأمور رسیدگی به تمام سازمان مخفی حزب در ایران و مجاور ایران شد. در آن زمان شهرپاری در عراق بود. این کمیسیون شهرپاری را احضار کرد و چون درباره اش حرف هایی زده می شد، او را مورد سؤال و جواب قرار داد و به این نتیجه رسید که این فرد غیر قابل اعتماد است و باید از سازمان حزبی کنار گذاشته شود. بدین ترتیب حزب، شهرپاری را کنار گذاشت. من خودم در این کمیسیون شرکت داشتم.

چند ماه بعد، پس از پلنوم دهم که رفیق رادمنش دومرتبه دبیر اول حزب شد و مسئول کار سازمان مخفی در ایران گردید، وی که اعتماد زیادی به شهرپاری داشت بدون اطلاع کمیته مرکزی (۱۱۱) شهرپاری را به کار گرفت و حتی به وی مسئولیت بالاتری نیز داد (۱۱۱) و برای کار مخفی او را به همراه رفیق حکمت جو و رفیق خاوری به ایران فرستاد.

اطلاعاتی که پس از کشف خیانت شهرپاری به دست آوردیم نشان می دهد که لو رفتن حکمت جو و خاوری و نابود شدن رفقا سرگرد رزمی و رفیق سرگرد معصوم زاده توسط شهرپاری بوده است و خیانت های به مراتب وسیع تر دیگری ...

همین چند سطر است تاریخچه ماجرای عظیم شهرپاری از زبان کمیته مرکزی، ظاهراً ساواک، سیا و موساد با کمک هیچ کس دیگری در داخل مرکزیت حزب توانستند فردی مشکوک، اخراج شده و متهم را به مسئولیت های بالاتر در حزب بگمارند. بعداً عمق ضربه هایی را که نه تنها به حزب توده ایران بلکه به کل جنبش ضد استبدادی مردم ایران، به وسیله رخنه ساواک به حزب وارد شده است، از زبان خود مسئولین حزب خواهیم نوشت. اینک سؤال این است که: اگر مسئله عباس شهرپاری به طور کامل و مستند برای افراد حزب توضیح داده شود، و همکاران ساواک و سیا و موساد در آن بالا معرفی شوند، دامن قبای چه کسانی آلوده می شود که این طور مبهم و مثل "افسانه پریان" به آن برخورد می کنیم. جمله "خیانت های به مراتب وسیع تر دیگری ... یعنی چه؟ مگر کمیته مرکزی حزب مامی تواند این چنین "مافیائی" با اعضای خود صحبت کند. آیا اعضا حزب فقط گوشت های خوبی برای زیر شکنجه اند و یا فقط مأموریت دارند پوستر به چسبانند. رفقای کمیته مرکزی! رحم کنید و به ما هم بگوئید آن بالا چه خبر است،

چه خبر بود موجه خبر خواهد شد؟ لا اقل این راه مابگوئید که نسل بعد رهبر را چه کسانی هستند؟ هنگامی که این دو سه نام باقی ماند که کباب مکش ۴۰ سال مبارزه و تجربه هستند به دلیلی تحلیل رفتند که ام چهره ها و به چه علت باید مورد اعتماد اعضای حزب قرار گیرند که بعد عباس شهریاری ها از آب دنیا آیند معلوم است تا وقتی حقایق گفته نشود هر کسی از جمله خود تا در مظان اتهامید.

اما واقعیت چیست؟ واقعیت این است که به دنبال کودتا و پس از خیانت های جور به جور به وسیله کمیته مرکزی و پس از فرارهای گوناگون و به بهانه های مختلف، حزب ما صاف و ساده، دست بسته و بی برنامه در اختیار پلیس قرار گرفت تا هر جور که صلاح می داند و تیغش می برد آن را مثله کند. آن ها که مقاومت کردند و شایسته نام توده های بودند شهید شدند و بقیه نیز مایوس و سرخورده به انتظار بازهم "مسئولین در تبعید" نشستند. رفقای در تبعید پس از آن که یکی دو سالی به جست و جوی مسئول شکست و علت شکست حزب با همدیگر گردگیری کردند و به اندازه کافی از یکدیگر رنجیدند و تا سرحد امکان انشعاب کردند، آن وقت حتی بدون این که همین کش و قوس ها را به توده حزبی منتظر، گزارش بدهند در انتظار تحولات، غالباً به امورات شخصی می پردازند، چند پلنوم تشکیل می شود، در یکی از آن ها کارها به عهده رفیق رادمنش واگذار می شود و از سر بی تجربگی ماجرای "شهریاری" رخ می دهد و همین حالا سال ۵۰ است و به همین آسانی ۱۸ سال از تاریخ حزب پرافتخار توده ایران (این را جدی می گویم) پس از کودتا می گذرد.

در این طرف صحنه، دشمن می تازد، چپ و راست قرارداد بسته می شود و هر کدام این قراردادها رشته دیگری است برای این ملت، این حماسه صبر و مقاومت دلیرانه تاریخ زندان ها لبریزند. نسل جدید مثل موج بلندی از راه رسیده است و نمی تواند نظاره گر تاریخ باشد. جهان در تلاطم است. ویتنام، کوبا، آفریقا، آمریکا جنوبی، کشورهای خاورمیانه. سنگ روی سنگ بند نیست. سوسیالیزم نه فقط به حکم تاریخ بلکه با قهرمانی های حماسه وار ملل آسیای جنوب شرقی، قهرمانان برجسته تاریخ ساز در آفریقا، کاسترو و چه گوارا در آمریکا جنوبی پیش می تازد. مردم ماهمه جاناظیر روزی ملت ها هستند و خود دندان برهم می فشارند. راه رهایی را تاریخ و عینیت حوادث روشن کرده است. نبرد زیر پرچم رهایی بخش لنینیسم. خوب این پرچم بردوش کیست؟ بردوش حزب توده ایران. پس چرا به اهتزاز در نمی آید؟ روشن نیست. نیرومندترین جان های نسل

جدید به حزب روی می آورند و همه هم با یک درخواست: باید کاری انجام داد آخر. اما خمودگی و مشغولیات بیش تر از این هاست. زمانی لا شائی در مصاحبه با ثابتی می گفت:

"به آن ها گفتیم چرا این جا نشسته اید و کاری نمی کنید. جواب می دادند کار در کشور یا شماست. ما مرکزیت هستیم و شرایط حکم می کند که همین جا باشیم. جواب دادم که اگر اشکال همین است خوب جایمان را عوض می کنیم. ما می شویم مرکزیت و شما بروید کار کنید."

روزی باید مقصر اصلی سرخوردگی انقلابیون بسیاری از حزب ما و تسلیم آن ها را به رژیم گذشته، شناسایی کنیم و ببینیم بی تحرکی ما چه نقش حیرت انگیزی در این میان بازی کرده است. باری، آن ها که لبریز از عمل بودند، لاجرم، نا امید، به حزب پشت کردند، همه اپوزیسیون انقلابی چپ که امروز در عرصه اند و می دانیم نسبت به مارکسیسم شناسایی اندکی دارند، زائیده ندامت کاری های ما هستند. خود ما اعتراف داریم:

"سازمان چریک های فدایی خلق" که امروز تازه می خواهد رئیس دبره را رد کند از مجموع جنبش "چپ تو" و حتی از شخص دبره چند سال عقب است. علت این امر وجود رژیم ترور و خفقان محمد رضایی است که امکان نمی داد، تحول فکری - سیاسی "سازمان" پا به پای همتاهای جهانی اش پیش رود... "چریک های فدایی خلق چه می گویند، صفحه ۵۴)

چه کسی مسئول چاپ و نشر مقالات و کتب مارکسیستی در ایران بوده است؟ آیا جز حزب ما؟ باید پرسید در این زمینه تا سال ۱۳۵۰ چه مقدار کار شده است؟ هیچ مقدار. همه می دانند که تجدید چاپ و ارسال چنین جزوات و کتاب هایی پس از سال ۱۳۵۱ شروع شده است. پس نسل جدید به مبارزه پیوسته چه گونه می توانسته است نسبت به مارکسیسم آگاهی و شناسایی پیدا کند؟ هیچ طور. سؤال از این فراتر می رود: کمیته مرکزی حزب ما، مجموعه قابل توجهی از بهترین، خبره ترین، توانا ترین نویسندگان و مترجمین را در اختیار دارد. باید پرسید: آیا جز آرنیست که طی ۲۵ سال چنین مجموعه ای از توانایان اندیشه با وجود آن همه کمک احزاب برادر نتوانستند برگنجینه آثار مارکسیستی، هیچ چیزی را تقریباً هیچ چیزی بفزایند. این ها تمام این مدت را چه گونه عمر گذراندند؟ آیا ترجمه چنگیز خان و پطرکبیرا ترجمه جزوه ای از لنین ضروری تر بود؟ چرا در حالی که مجموعه آثار لنین تقریباً به تمام زبان های

دنيا موجود است ماهنوز چنين كارى نكرده ايم و تقريباً هيچ چيز از مارکس و انگلس نداريم؟ آيا ۲۵ سال فرصت كمى است؟ يا كادر نداشتيم يا به كارهاى ديگر مشغول بوده ايم؟ خوب، لاجرم جوانان ما بايد ماركسيسم را از غيب و با كشف و شهود و برداشت هاى ذهنى از تطبيق حوادث و زير و بم روند مبارزات جهانى، كشف كنند. در اين صورت چرا بايد انحراف ما را شگفت زده كند؟

از طرف ديگر در حالى كه دشمن، يعنى مجموعه ارتجاع، عناصر دست راستى، ناسيوناليست ها، ساواك و راديو و تلوزيون و ۱۰۰۰ اذهان مردم را بر عليه حزب ما مشوب مى كردند چه كوشش انتشاراتى براى عريان كردن حقايق تاريخى كه دست آويز دشمنان حزب بود انجام شد. بايد گوش ها را باز كرد. تبليغات در ميان توده ناآگاه بر عليه حزب ما همان عناوينى است كه مى دانيم: نفت شمال، خيانت به مصدق، كودتاى ۲۸ مرداد، مسئله طلاها، ۱۵ خرداد و ۳۰۰۰ روشن نبودن روند چنين حوادثى چه مقدار امكانات به ياد يافان داده است كه بر عليه حزب ما سخن پراكنى كنند؟ مى پرسيم چه مانعى در راه انتشار جزوه افسانه طلاهاى ايران در سال ها قبل از ۴۰ وجود داشته است كه نمى توانستيم همان سال ها جلوى رشد بد آموزى را بر عليه حزب خود بگيريم؟ مگر نمى بينيم كه پس از انتشار اين جزوه ديگر مسئله طلاها از دستور كار تبليغات دشمنان حزب بيرون رفته است؟ چرا ساير مطالب را به همان وضوح مطرح نمى كنيم؟ اگر جايى ريگى به كفش كسى مانده است بتكانيد بيرون مى افتد و پس از آن آرام و آسوده و مطمئن گام برداريد. اين وظيفه شماست. بدين ترتيب اين خود ما هستيم كه اجازه داديم كه دشمنان حزب ساليان دراز ذهن مردم ما را بر عليه ما آشوب كند. راه دور نمى رويم. چرا بايد بزرگ ترين ارگان تئوريك حزب، (دنيا) ۱۸ سال تعطيل باشد و تازه پس از آن هر شش ماه يك بار منتشر شود؟ بايد پاسخ داد. هيچ معجزه اى اتفاق نمى افتد، نمى توان گريبان را از چنگال توده مردم و به خصوص توده هاى بيرون كشيد. چه گونه است كه اگر كم ترين سندی براى اثبات قهرمانى، بى گناهى و شاهكار خلقت بودن كسى پيدا كنيد فوراً عكس العمل نشان مى دهيد. همين انتشار نامه هاى رفيق شهيد سرگرد و كلى نمونه اش. يكباره خط بطلان و مهر مشكوك بر ۴ نامه اصلى مى زنيم و فقط نامه آخر را كه تأييد ديركل فعلى است به عنوان سند و واقعيت خدشه ناپذير مى چسبيم.

”آرى، محتوای آخرین نامه مشت مفتريان را باز مى کند و آشكارا

علیه نیت و انگیزه^۴ ناشر مجموعه حکم می دهد. خواننده نخست د چار تعجب می شود، وقتی اطلاع می یابد که ناشر نامه ها همسر پیشین وکیلی است.^۵ (مردم، شماره ۲۴۱)

حیرت انگیز است! مگر متن نامه آخر با سایر نامه ها چه تفاوتی دارد. خوب است که مقاله مردم لا اقل صحت این نامه آخر را تأیید می کند. ولی نامه چه نوشته است:

«... با جاسوسان و خیانت کاران در درون حزب به شدت مبارزه کنید» و این را از مهم ترین وظایف خود بشمارید. در انتخاب کادرها دقت و باز هم دقت کنید. کنترل و به ویژه کنترل از پایین را توسعه دهید و تحکیم کنید و به آن میدان دهید... هرگونه اغراض و منافع خصوصی را تحت الشعاع منافع حزب قرار دهید. گزارش کار گذشته و برنامه کار آینده را به هرنحو که مقتضی است مرتباً در اختیار ارگان های پایین بگذارید و از آن ها بخواهید که بحث و انتقاد کنند... رهبری دسته جمعی را در حزب رواج و توسعه دهید»^۶

خوب این ها همان مطالب ۴ نامه گذشته است منتها به زبان دیگر. لابد چنین توصیه هایی به این خاطر شده که رفیق وکیلی از فقدان آن ها رنج می برده است. جالب ترین و درعین حال مزورانه ترین بخش مقاله مردم آن جا است که می خواهد به خواننده تفهیم شود که گویا همسر وکیلی نمی دانسته است این آخرین نامه خطاب به کیست و گرنه لابد منتشر نمی کرده است:

«آخرین نامه رفیق شهید جعفر وکیلی، چنان که خواننده در زیر می بیند، خطاب به "حسین عزیز" است، و حال آن که ناشر کوشیده است "مجموعه نامه ها" را علیه "مجموع" رهبری حزب و البته علیه رهبری کنونی آن جلوه دهد. بی آن که، از بخت بد، گمان برده باشد که این "حسین عزیز" رفیق نورالدین کیانوری دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران است»!^۷ (مردم، شماره ۲۴۱)

می گذریم از این که کدام سند مطلب بالا را تأیید می کند. آیا می توان چنین ادعایی را ثابت کرد؟ آیا از چنین نام مستعاری برای رفیق کیانوری در مآخذ دیگری هم استفاده شده است؟ اما سرهم بندی کن مقاله روزنامه، "گاف" خیلی بزرگی کرده است. چون نامه چهارم رفیق وکیلی

به خوبی نشان می‌دهد که همسر وی نه تنها رفیق حسین را می‌شناخته بلکه با وی در ارتباط نیز بوده است:

”من در بازجویی خود پس از کسب اطلاع از کویل منزل بلوریان که دستگیر شده است و با توافق تنها مختاری و محقق آدرس منزل یک رفیق غیرنظامی که تخلیه شده بود داده‌ام. تو بدان گفتن آدرس منزل تخلیه شده باعث لورفتن رفیق شد ولی در مقابل از زیان بزرگی جلوگیری کرد.“

رونوشت برنامه^۴ واصله از ف. را برای حسین بفرست. نامه^۵ قبلی (۲۱ صفحه رسید؟) در آن این‌طور تصحیح کن. پس از خبری که راجع به عدم دستگیری تو می‌شنوم...
آخرین مقاله‌ای که نوشتم مربوط به خودآموزی بود که، حسین نوشته بود چند روز دیگر در نشریه^۶ تعلیماتی چاپ می‌شود... و
(نامه‌ها از زندان، نامه^۷ چهارم، صفحه ۲۷)

مثل روز روشن است که همسر رفیق شهید وکیلی، هم حسین را خوب می‌شناخته هم ف. را. وگرنه چه‌طور ممکن بود ما است که وظیفه^۸ تحویل رونوشت برنامه^۹ واصله از ف. برای حسین را رفیق شهید مان به‌زنش واگذار کند. بنا بر این، همسر وکیلی بدون غرض‌ورزی و با شناخت کامل رفیق حسین، نامه‌ها را منتشر کرد ما است چیزی که هست در این مورد هم طبق سنت معمول، رهبران به جای توجه به لجن پراکنی پرداخته‌اند.

امید وارم ننویسند این حسین آن حسین نیست. در ارتباطات کمیته^{۱۰} مرکزی نمی‌توان از یک نام مستعار برای د و نفر د زمانی واحد استفاد ه کرد. و تازه همه^{۱۱} این ها گذشته چه کوششی این رفیق حسین (هر که هست) برای انجام وصایای رفیق شهید وکیلی به‌کاربرد ما است. آیا با جاسوسان و خیانت کاران د رد و حزب مبارزه کرده اید؟ نمونه^{۱۲} شهریار و همد ستان د ر بالا تر نشان د اد که خیر. آیا کنترل ازبائین را توسعه د اد ما اید، تحکیم کرد ما اید، میدان د اد ما اید؟ خیر. تود^{۱۳} محزبی هنوز هیچ چیز از کمیته^{۱۴} مرکزی خود نمی‌داند. آیا هرگونه اغراض و منافع خصوصی را تحت الشعاع منافع حزب قرار د اد ما اید؟ ابد. ا زد و بند و بند و بست با تمام نیرو د ر کار ما است. رفیق ایرج اسکند ری به‌خاطر برخورد شخصی با د بیرکل جد ید اصلا منکر این ما است که حزب ما حزب طراز نوین طبقه^{۱۵} کارگرا ما است و از دسته‌بندی‌های د رون کمیته^{۱۶} مرکزی خبر می‌دهد.

س: به‌نظر شما حزب تود ه یک حزب طراز نوین طبقه^{۱۷} کارگرا ما است؟

ج: نه. هنوز نه... این یک پدیده^{۱۸} خلق الساعه نیست؛

اشتباهاتی از قبیل فراکسیون بازی، عدم پیوند تشکیلاتی و . . .
وجود دارد. (تهران مصور، شماره ۲۱، جمعه ۲۵ خرداد ۱۳۵۸)
آیا گزارش کار گذشته و برنامه کار آینده را مرتباً در اختیار ارگان‌ها
پایین قرار می‌دهید و می‌خواهید که بحث و انتقاد کنند؟ خیر. ارگان‌ها
پائین فقط تراکت می‌چسبانند و درود بر کمیته مرکزی حزب ما می‌گویند و
همین.

رفقا کنگره را تشکیل دهید. در آن عمل کرد واقعی و مستند دوران مهاجرت
را گزارش کنید. کم‌کاری‌ها را اگر بوده توضیح دهید، به مردم و به تاریخ
پاسخ دهید و اگر نقضی بوده و هست بپذیرید و مرتفع کنید. این به
اتحاد نیروهای مرفقی در مرحله بحرانی کنونی کمک شایانی خواهد کرد.

برخورد مابانیروهای مترقی اپوزیسیون در دوران قبل از انقلاب

چنان بود که در اثر عدم تحرك حزب، انقلابیون مشتاق مبارزه بر علیه استبداد سلطنتی و ملهم و شیفته پیروزی درخشان مارکسیست ها در جهان، با فقر منابع، به الگوبرداری از مبارزات مسلحانه، نظیر خلق ویتنام و کوبا پرداختند. برخی هم الگوی الجزیره و فلسطین را پیش رو قرار دادند. این ها کوله بارشان از تجربه خالی بود. ازیشتیانی بین المللی محروم بودند و لرزان و بی برنامه، اما مؤمن و بی تزلزل راه خونین مبارزه با استبداد را پیش گرفتند. اشتباه و اشتباه محض است اگر بخواهیم آن چنان که امروز مد است برای این رزمندگان، مثل تعزیه "شییه سازی" کنیم.

"اس. ارها - یعنی پدران چریک های فدایی خلق - که حرارتشان هم بسیار بسیار بیش تر از این ها بوده با صلح برست لیتوفسک مخالف بودند." (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۳۱)

همه می دانند که گروه بندی های قبل و در سال های اولیه پس از انقلاب اکتبر، منشویک ها، اس ارها، کادت ها و غیره یا به صورت انشعاب، به علت عدم درك روند از درون حزب سوسیال دموکرات روسیه به وجود آمدند یا از نظر طبقاتی مواضع ضد زحمتکشان داشتند. آیا ما می توانیم چنین تحلیلی را مثلاً راجع به چریک ها و مجاهدین و نیروهای مبارز پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز به کار ببریم. نه. چرا نه؟ برای این که اپوزیسیون چپ نمی خواهد حزب را به مشی دیگری بکشانند یا خود جای رهبری حزب ما را بگیرد. آن ها غالباً مدعی هستند که اصولاً باید برای پویا کردن راه مارکسیست ها در ایران حزبی به وجود آورد که با تغییر تناسب نیروها در جهان و در ایران تطبیق داشته باشد. آن ها می گویند حزب توده ایران اصولاً حزب مارکسیست، لنینیست ها نیست. اپورتونیست

است، رویزونیستی است، سازش کارش است، قدرت گراست، و . . . و . . . پس این جا نبرد، نبرد جذب نیروها به دنبال يك جهش بیانی واحد با دو خط مشی جداگانه است. آنها برای برجسب هایی که به ما می زنند دلایلی دارند و ما برای این که آنها مارکسیسم را نمی فهمند هم دلایلی داریم. ولی به هر حال آنها زائدهء ما نیستند. سازمان ها و گروه های مستقلی هستند که به شیوهء خود برای ایجاد حزب طبقهء کارگر تلاش می کنند. صاف و پوست کنده، منظورم آن نیروهائی است که در عرصهء نبرد ضد استبدادی به وجود آمدند، رشد کردند و اصالت انقلابی خود را، با خون همزمان خویش به نسبت های مختلف ثابت کردند. آنچه که قابل ذکر است چريك ها هستند، مجاهدین و گروه پیکار. نه گروهك های مائوئیستی، تروتسکیستی، بین الملل چهارمی و غیره. . . حزب ما، نه تنها در سال های اولیهء پیدایی چنین نیروهائی، اهمیت پیدایی و رشد آنان را به عنوان عینی ترین متحدی که می توان با آنها "جبههء متحد خلق" را بر علیه استبداد پایه نهاد درك نکرد. بلکه آنها را به چشم "فرزند زنی پدر" که ممکن است بعدها ادعای "میراث" کنند نگریست و از آن جا که می خواست از آنان عقب نماند سریع و دست و پا شکسته به بازسازی سازمان های داخل ایران پرداخت. به دام بختیار کشیده شد. دست به دامن مهرهء از حزب اخراج شده های چون شهریاری زد، و آن بلا بر سر حزب ما آمد که ذکر شد. آن گاه، وقتی ما نتوانستیم در عرصهء عمل، از مبارزان در صحنه، پیش بیفتیم: به لوث کردن، تخطئه، مسخره نمودن و هیچ شمردن آنها پرداختیم و هر روز از روز پیش، بیش تر امکانات "جبههء متحد ضد استبداد" را ویران نمودیم. اشکال این عدم اتحاد هم بر سر يك مسئلهء بسیار کوچک بوده است ما می گفتیم لحظهء عمل نرسیده، آنها می گفتند از این لحظهء عمل سال ها (یعنی از همان بعد از ظهر ۲۸ مرداد) می گذرد و گر نه همان طور که مدعی هستیم ما بعد از ۲۸ مرداد برای ایجاد هسته های مبارزهء مسلحانه در شمال کوشیدیم و به تصریح زیر بر سرفی کلی مبارزهء مسلحانه نمی توانستیم با آنها اختلاف داشته باشیم:

"ما از سال ها پیش همواره گفته ایم که مانند هر کمونیست انقلابی دیگر، شیوهء مبارزه را از پیش نمی توانیم معین بکنیم. به نظر ما هر شیوهء مبارزه ای که متناسب با شرایط لحظه، حالت ضرورت به خود بگیرد به کاربردن آن درست است. ما هیچ يك از شیوه های مبارزه را از پیش رد نمی کنیم. حتی ترور انقلابی را به طور قاطع

و مطلق رد نمی‌کنیم، زیرا در لحظه یا لحظات معین، می‌تواند سودمند باشند. ما می‌گوئیم باید دید که در هر لحظه معین، کدام شیوه درست‌ترین شیوه است، و همان را به کار برد. اگر ماشیوه مبارزه مسلحانه را رد کرده بودیم، قبل از بهمن ۱۳۵۷ شعار پیش به سوی تدارک قیام مسلحانه خلق را نمی‌دادیم. (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۲۴)

می‌بینید ماحتی به لحظه عمل معتقدیم. آیا هنگامی که سرنوشت انقلاب لحظه‌ای می‌شود، کدام نیرو برنده است. او که در همان لحظه به فکر دفاع می‌افتد یا آن که از قبل امکان پیش آمدن چنان لحظه‌ای را داده است. خوب، همین حمله آمریکا و نقشه‌های پی‌آمده آن، یکی از آن لحظه‌ها بوده است. آیا فکر می‌کنید اگر موفق می‌شدند که یورش خود را با کمک عناصر داخلی سازمان دهند و فقط ۲۴ ساعت تهران را در قبضه داشتند، با امکانات و شناسایی‌هایی که داشتند در لحظه خودشان این کدام نیرو بود که دست بسته، بع‌بع‌کنان، ذبح می‌شد؟ بنابراین، ما درکمان از لحظه عمل، درک تاریخی نیست، درک "راحت طلبانه" است. خیال می‌کنیم اگر ما مثلاً در دی ماه ۱۳۵۷ ضرورت مبارزه مسلحانه را درک کرده‌ایم، شق القمر است. آن روزها میلیون‌ها جوان بی‌تجربه هم در خیابان فریاد می‌زدند "رهبران، رهبران ما را مسلح کنید." و تازه هیچ رهبری نتوانست به درخواستشان جواب بدهد و آن‌ها خودشان در پادگان‌ها را گشودند. اگر ما در سال‌های ۵۰ لا اقل ضرورت تدارک قیام مسلحانه را به این دلیل ساده که پر معلوم بود رژیم شاه جز با نبرد سقوط نخواهد کرد و تاریخ هم نشان داد، تأیید می‌کردیم، هم زمینه‌های فراوان اتحاد را فراهم کرده بودیم و هم به میزان زیاد، تبلیغاتی را که بر محور "پاسیو" بودن ما انجام می‌شد خنثی می‌کردیم و امروز مجبور نبودیم چنین افسوس‌های بخوریم:

جبهه متحد خلق، ۴ یا ۵ سال پیش می‌توانست تشکیل شود و شاید توان آن را نیز می‌یافت که ضربات فوق‌العاده خردکننده‌ای را بر پیکر رژیم وارد آورد. اما از آن جا که چنین جبهه‌ای وجود نداشت و نیروها جدا از یکدیگر عمل می‌کردند، هر یک از آن‌ها با شکست روبه‌رو می‌شد. مانند سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران. نیروی ما نیز به تنهایی کافی نبود و نمی‌توانست این امکان را به ما بدهد تا شیوه‌ای جز آنچه

فکر می‌کردیم، به‌کار بریم. (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۲۵)

اعتراف صریحی است. ما چون امکان نداشتیم شیوه دیگری را به کار نبردیم. یعنی ضروریات رافدای امکانات کردیم، مبارزه‌ای نکردیم که امکانات را با اندیشه و نیاز انقلابیمان تطبیق دهیم. یعنی فکرمان را به‌قدر امکانات کوتاه و بلند می‌کردیم. خوب این یعنی همان چیزی که به ما می‌گویند تسلیم به "پاسیویسم".

خلاصه رفقا بر سرمان آن آمده است که به گونه‌ای دیگر خودتان اشاره کرده‌اید:

"... در تاریخ جنبش خلق‌ها، نمونه‌هایی هست که کمونیست‌ها این کار را نکردند و به همین سبب برای يك دوران طولانی، مثلاً بیست یا سی سال از جبهه کنار افتادند: یکی از این نمونه‌ها در الجزایر اتفاق افتاد. در کشورهای دیگر نیز چنین نمونه‌هایی دیده شده است." (پرسش و پاسخ ۶، صفحه ۶)

ما به شکلی دیگر از خلق جدا شده‌ایم. ولی قضیه همان است. نتوانستیم به موقع در مبارزه مسلحانه خلق شرکت کنیم. اگر می‌توانستیم امروز سال‌ها بود که جبهه متحد خلق تشکیل شده بود و اینک به طور قطع هژمونی مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استثمار به دست این جبهه بود و نیروهای مترقی ما این‌همه برای یافتن يك روزنه امکانات تقللا نمی‌کردند و عجیب این است که هنوز این راه را ادامه می‌دهیم و برخورد ما "ملالغتی" است:

"... سازمان چریک‌های فدایی خلق خود را مارکسیست و معتقد به انترناسیونالیسم پرولتری می‌داند. اما در اعتقاد خود چپ و راست و کج و کوله است! در عمل انترناسیونالیسم را زیر پا می‌گذارد، زیرا اصلاً ماهیت آن را درک نمی‌کند. تنها ادعا است. این سازمان، خود را دارای ایدئولوژی طبقه کارگر نیز می‌داند. اما نمی‌تواند این ایدئولوژی را که در حرف می‌بیند، پیاده کند و بر شرایط تطبیق دهد." (پرسش و پاسخ ۸، صفحه ۳۴)

متأسفانه از ما اسناد بسیاری به جا مانده است که از سرکوب و شکست نیروهای غیرخودمان در نبرد بر علیه شاه‌راضی بوده‌ایم و شادی کرده‌ایم. ای کاش اگر کنگره تحقیق کرد به این نتیجه نرسد که مادر این سرکوب، نقش‌هایی نیز بازی کرده‌ایم. چون مسئولیت بسیار سنگینی بردوشمان خواهد افتاد. اینک سؤال مشخص این است: در آن زمان چه لزومی داشت محك

را برداریم و عیار مارکسیستی تك تك این مبارزان را بسنجیم؟ آیا برای به وجود آوردن "جبهه" متحد خلق" امروز مگر چنین کاری می‌کنیم؟ آیا واقعا ممکن نبود بیرون از مباحثات بی‌ثمر "عمر و زیدی" و "مکتب‌خانه‌ای" گردد برنامه "مشترک مبارزه با شاه، متحداً می‌جنگیدیم". آیا مگر سازمان‌های سیاسی در آنگولا بر علیه استعمار پرتقال چه کردند؟ مگر هوشی‌مین یا کاسترو چه کرد؟ خود شما که از روند مبارزه در اتیوپی باخبر بودید، نمی‌توان برای این بخش مطلب، از نشریات قبل از انقلاب نمونه نیاورد:

"... چهارمین شاخه نیروهای ضد استبداد را طیف وسیع نیروهای چپ‌گرا غیرتوده‌ای تشکیل می‌دهد. این نیروها که بسیار ناهمگون و از هدف‌ها و روش‌های گوناگون در مبارزه پیروی می‌کنند، به طور کلی هوادار دگرگونی‌های بنیادی در جامعه ایران و ساختمان نوعی از "سوسیالیسم" هستند. البته مفهوم "سوسیالیسم" برای گروه‌ها و گروهک‌های این طیف بسیار ناهمگون است. این شاخه، سازمان مجاهدین خلق، چریک‌های فدایی خلق، گروهک‌هایی که خود را سوسیالیست می‌نامند و بخشی از دانشجویان و روشنفکران جوان را که هنوز راه و شیوه مخفی را برگزیده‌اند ولی خود را هوادار سوسیالیسم می‌دانند، در بر می‌گیرد..."

"... باید گفت که در میان گروه‌های گوناگون این شاخه، "سازمان مجاهدین خلق، و "سازمان چریک‌های فدایی خلق"، در سال‌های اوج شیوه‌های ترور فردی توانستند سازمان‌های مخفی‌فشرده‌ای به وجود آورند، که در سال‌های اخیر به علت اختلاف نظر و ناهمسانی‌های فکری در درون سازمان و ضربه‌های سنگینی که ساواک با استفاده از نقاط ضعفشان بر آنها وارد آورد، بسیار محدود شده است." (دنیا، شماره ۳، سال ۱۳۵۷)

ملاحظه کنید این نقطه نظر ماست در کمتر از ۷ ماه مانده به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ درباره سازمان‌هایی که امروز آنها را نیروی راستین انقلاب می‌دانیم. آیا تضاد عمده در زمان تسلط استبداد محمدرضایی، تضاد درك "سوسیالیسم" بوده است. اگر امروز ماد ستمان را توی مشت هر از راه رسیدهای می‌گذاریم مگر بهانه‌مان اتحاد برای جهت عمده مبارزه یعنی مبارزه ضد امپریالیستی نیست؟ در اصل مقاله فوق، مردم شرکت‌کننده در صف انقلاب ضد استبدادی که در خرداد ماه سال ۵۷ یگر به کلی از

مرز نطفه‌بندی گذشته بودند به ۴ گروه تقسیم شده‌اند که آخرین آن‌ها (c) ketabton.com The Digital Library
محدودترین و در یک کلمه قاراشمیش‌ترینشان همین گروه‌هایی هستند که
" هوادار دگرگونی‌های بنیادی در جامعه ایران و ساختمان نوعی از
سوسیالیسم " هستند .

خود همین مقاله ، چنان‌که در جای خود در همین جزوه به آن خواهیم
پرداخت ، نشان می‌دهد که چه اندازه ارزیابی ما از کل شکل‌گیری انقلاب
ضد استبدادی در کشورمان ناصحیح بوده است . پس چه طور انتظار داریم
چند جوان که با سرمایه‌جان خود اجباراً ، چون پایگاه دیگری نیست و
آن‌ها با درک خود احساس می‌کنند که بایستی بر علیه زور و چپاول‌جنگید ،
به میدان آمده‌اند ، مو به مو احکام مارکسیسم را با فقدان ماتریال لازم برای
آموزش ، در عمل پیاده کنند . آخر رفقاً ، ما بزرگ‌ترین حزب مارکسیستی کشور ،
با این همه ادعای دهان‌پرکن هنوز قیقاچ می‌رویم . اگر امروز ما می‌نویسیم :

" به این ترتیب ما معتقدیم که در شرایط کنونی این نیروها در عمل
نزدیک‌ترین متحدین حزب توده ایران هستند . در میان این
سازمان‌ها ، سازمان مجاهدین خلق و گروه‌های نزدیک به آن در
یک سو و حزب جمهوری اسلامی از سوی دیگر قرار گرفته‌اند .

به نظر حزب ما هویت سیاسی و اجتماعی گروه اول نظیر سازمان
مجاهدین خلق و گروه‌ها و سازمان‌های نزدیک به آن مشخص
است می‌توان به طور کلی آن‌ها را در جبهه مشخص ضد
امپریالیستی با سمتگیری قاطعانه علیه امپریالیسم آمریکا ، صهیونیسم ،
جبهه مشخص علیه بازماندگان رژیم سرنگون شده ، جبهه مشخص
برای به دست آوردن و تأمین آزادی‌های دموکراتیک و بالاخره
جبهه مشخصی در جهت دفاع از منافع و خواست‌های خلق‌های
زحمتکش . . .

در این طیف از یک سو مبارزان راستین انقلابی که صرف نظر از
اشتباهاتشان ، صمیمانه خواستار تغییرات بنیادی انقلابی در
جامعه ایران است ، مانند سازمان چریک‌های فدایی خلق ، جای
گرفته‌اند . " (پرسش و پاسخ ، ۱ ، صفحه ۶۵)

خوب آیا این کشف و شهود درباره این سازمان‌ها را ما پس از انقلاب
کردیم ، یا قبل از انقلاب نیز قادر به تشخیص این همه نقاط مثبت
(سمتگیری‌های قاطعانه بر ضد امپریالیسم آمریکا ، علیه بازماندگان رژیم
سرنگون شده ، برای به دست آوردن و تأمین آزادی‌ها ، تغییرات بنیادی

در جامعه ایران و ۰۰۰) در این گروه‌ها و سازمان‌ها بوده‌ایم. اگر قبل از انقلاب چنین درکی نداشته‌ایم، پس صرفاً ادعا می‌کنیم که مارکسیست هستیم ولی اگر قبلاً نیز چنین ماهیتی را در این نیروهای انقلابی کشف کرده بودیم آیا برای اتحاد عملی با آنان فقط حزب جمهوری اسلامی را به عنوان محلل کم داشته‌ایم؟ آن هم حزبی که همان‌جا چنین ارزیابی‌اش می‌کنیم:

”۰۰۰ ولی بررسی ترکیب رهبری و سیاست حزب نشان می‌دهد که در این حزب هنوز یکپارچگی سیاسی - ایدئولوژیک - اجتماعی به وجود نیامده و بیش‌تر درصد جمع کردن هرچه بیش‌تر هواداران است. به همین جهت هم در بسیاری از موارد در سیاست این حزب نسبت به همه مسائل اجتماعی - اقتصادی - امنیتی، سیاست داخلی، سیاست خارجی، حقوق مردم، سمتگیری‌هایی که با محتوی اصیل انقلاب ایران در تناقض جدی قرار می‌گیرد، حکم فرماست.” (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۶۵)

یعنی ۱۸۰ درصد با نیروهای راستین انقلاب متفاوت و هنوز نزدیک‌تر ^{پن} متحد حزب توده ایران.”

چنین بوده است شیوه برخورد ما با انقلابی‌ترین نیروهای برخاسته از بطن مردم که به هیچ روی تمایلی نداشته‌اند که به سازمان‌سازی و “جانشینی” کسی بپردازند و اگر روند مبارزات چنین چیزی را پیش‌آورد، آن نیاز به عمل ناگزیری است که هر پوینده پرجوشی را به هر آب و آتشی می‌اندازد. من اطمینان دارم كه تك تك این مبارزان از صمیم قلب آرزو می‌داشتند که حزب توده، همان حزب مورد اعتماد زحمتکشان که تا روز ۲۷ مرداد ۳۲ بود (صرف نظر از پاره‌ای اشتباهات که برای هر حزبی ممکن است؟) باقی می‌ماند و آن‌ها چون سربازی در صف متحدش می‌جنگیدند. این آرزو شاید هنوز هم در گوشه خیالشان جا خوش کرده باشد. دشمنان با لفظه هیچ حزبی چنین صادقانه اعتراف نمی‌کنند که:

الف - حزب توده دارای يك گذشته شناخته شده است. این گذشته برای او در چند زمینه امتیازاتی دربردارد:

حزب توده مورد پذیرش ده‌ها حزب کمونیست در جهان است و با آن‌ها رابطه بین‌المللی دارد. در رأس این حزب، حزب کمونیست شوروی قرار دارد. ۰۰۰

ب - جنبش کارگری که طی يك مدت نسبتاً طولانی تحت رهبری

این حزب قرار داشته باعث شده که در ذهن کارگران قدیمی آگاه و توسط آن‌ها در سطح محدودی از کارگران جوان این حزب معروفیت داشته باشد ۰۰۰) از مقاله منتشر شده در اروپا، در مجله ۹ بهمن تحت عنوان درباره حزب طبقه کارگرایان

حزب ما باید اسناد نخستین ارتباطات چریک‌ها و سایر اپوزیسیون‌ها را با مرکزیت حزب و علل واقعی عدم پیوند آن‌ها را با حزب به طور مشخص منتشر کند تا روشن شود در حالی که ما عیناً می‌دیدیم که بعضی استنباطات غلط چریک‌ها از احکام مارکسیسم رو به تصحیح است و چنین می‌نوشتیم:

"در فاصله زمانی میان آن پیام و این پیام خبرهای تازه زیادی به ما رسیده است که گویای این واقعیت است که در درون آن گروه‌های مبارز مارکسیست - لنینیست ایران که راهی جز راه حزب ما برگزیده بودند و بسیاری از آن‌ها در درک راستی - مارکسیسم - لنینیسم در شرایط دوران ما، در ارزیابی نیروهای واقعی مبارز علیه امپریالیسم و ارتجاع، درباره دوستان و دشمنان جنبش انقلابی ایران در صحنه سیاست جهانی، در برگزیدن شیوه‌های مناسب مبارزه برای پیشرفت به سوی اولین هدف همگانی نیروهای ملی و مترقی (یعنی سرنگون کردن رژیم سیاه‌ارتجاعی کنونی) دچار سردرگمی جدی بوده و در مواردی به گمراهی افتاد بودند، یک روند تجدید اندیشه در حال گسترش است." (دنیاشماره ۵، سال ۱۳۵۳، صفحه ۲)

پس چه شد که همه این نشانه‌های مثبت نادیده گرفته شد؟ ما بارها به این روند تصحیح که اوج آن به نظر من در اسناد نخستین پلنوم آن‌ها که به طور غیررسمی منتشر شده به چشم می‌خورد اعتراف کرده‌ایم. موضع‌گیری آن‌ها در اسناد پلنوم از جانب حزب تحسین شد و انشعاب اخیر نیز نشان داد سازمان چریک‌های فدایی خلق مثل هر سازمان و حزب و فرد انقلابی راستین دیگر به محض تشخیص واقعیت، راه خود را عوض کرده‌اند. اما ما هرگز نتوانستیم خود را با این روند در داخل سازمان چریک‌های فدایی خلق تطبیق دهیم، به یاریشان بشتابیم و در جهت تعمیق جنبش کمونیستی ایران واقع بین باشیم. ما دقیقاً منتظر روزی هستیم که این دوستان مبارز و انقلابی به پای حزب بیفتند، طلب بخشش کنند و به طور رسمی مثل فرزندی که از پدرش عذر می‌خواهد، بگویند: ای

قهرمانان کهن سال و ای اندیشه‌های روشن مارکسیسم از سراطیف و
مرحمت کودکانی‌های ما را ببخشید و به کانون گرم خانوادگی حزب توده^۱
ایران بپذیرید : اگر منکر هستید این هم نشانه‌اش :

" البته این را هم بگویم که خوشبختانه سه روز پیش ، دانشجویان
پیشگام راه افتادند و پس از مدتی تأخیر سرانجام پشتیبانی خود
را از جریان مبارزه^۲ ضد امپریالیستی اعلام کردند . این قابل
تحسین است ، اما نه خیلی زیاد . زیرا به کسانی که این قدر دیر
کرد هاند ، باید يك پشت دستی کوچولو هم زد که کار غلطی کرده‌اند ! با
وجود این ما خیلی خوشحالیم که بالاخره زندگی به این جوانان
درسی آموخت و به آن‌ها نشان داد که داشتند در دام اشتباه
بزرگی می‌افتادند ."

چنین است که این برخورد های ناصحیح و " نرونی " موجب می‌شود که
گرچه روند تصحیح چريك ها به سوی درك صحیح از مارکسیسم روزافزون
است ولی هرچه این تصحیح موضع عمیق‌تر می‌گردد فاصله^۳ آن‌ها از حزب
توده هم بیش‌تر می‌شود .

کنگره می‌تواند با دست یابی به اسناد بیش‌تر ، این مسئله را روشن
سازد که کمیته^۴ مرکزی حزب ما ، چه میزان در به وجود آوردن اپوزیسیون‌ها
مختلف در جنبش کمونیستی میهن ما که تا سال ۱۳۴۵ یکپارچه بود ، مقصر
است . و نقش چنین نظریه پردازانی در پراکندگی نیروهای مترقی و سپرده
شدن هژمونی مبارزه به دست خورده بورژوازی تا چه حد بوده است :

" ما با پاره‌ای از این گرایش‌های گوناگون که دارای رنگ ها و
جهان بینی‌های مختلف هستند و در زیر پرچم اسلام شدیداً
با جهان بینی مارکسیسم مخالفند ، نقاط مشترك بیش‌تری داریم
تا با بسیاری از نیروهایی که معتقد به مارکسیسم هستند و دارای
جهان بینی سوسیالیسم علمی^۵ : زیرا آن نیروهای اسلامی که زیر پرچم
اسلام هستند ، از لحاظ اجتماعی ، طبقاتی و ملی در مواضعی به مراتب
نزد يك تروقاطع^۶ تری به ما قرار دارند " (پرسش و پاسخ ، صفحه ۲۹۶)

کنگره الزاماً باید پاسخ این سؤال را بیابد :

چه توضیح مارکسیستی برای مشی ما در ده ساله^۷ قبل از انقلاب
وجود دارد ؟ به چه علت ما به عوض تقویت نبرد ضد استبدادی بر علیه
شاه به تضعیف سازمان‌های مبارز در داخل کشور که در نهایت به سود
استبداد بود ، پرداختیم ؟

"اکنون می‌توان به طور خیلی خام در جنبش ضد استبدادی ایران چهار شاخه و چهار جریان را از هم تشخیص داد. البته این شاخه‌ها همگون نیستند، در درون برخی از آن‌ها گروه‌بندی‌های مختلف با سمت‌گیری‌های گوناگون دیده می‌شود.

شاخه اول را نیروهای توده‌ای یعنی اعضا و هواداران حزب توده، حزب طبقه کارگر ایران تشکیل می‌دهند. در این شاخه گرچه هنوز به هم پیوستگی سازمانی مراحله اولیه خود را می‌پیماید در زمینه برگزینی هدف‌ها، راه‌ها و شیوه‌های مبارزه روشنی و یگانگی موجود است. برنامه حزب توده ایران که به مسائل مطرح در جامعه کنونی ایران به طور مشخص پاسخ می‌گوید — مورد پذیرش است. این شاخه به طور عمده در میان زحمتکشان و به ویژه در میان کارگران و بخش قابل توجهی از روشنفکران نفوذ دارد و این نفوذ با سرعت چشم‌گیری که حتی دشمنان و رقیبان حزب، (منظور از رقیب چه کسی است؟) مجبور به اعتراف آن هستند، در حال گسترش است...

شاخه دوم جبهه نیروهای ضد استبداد آن نیروهایی را در بر می‌گیرد که زیر پرچم اسلام در میدان نبرد علیه رژیم خود کامه شاه، علیه عارتگری بی‌بند و بار رژیم، علیه تسلط امپریالیسم بر تمامی حیات اقتصادی و سیاسی و نظامی کشور و غارت منافع ملی ما گام نهاده‌اند. این شاخه که پیرو تعالیم اسلام است و در مبارزه برای برانداختن رژیم استبدادی شاه پیگیرانه مبارزه می‌کند برنامه سیاسی و اجتماعی روشنی ندارد و برای مسائل

و یگانه‌ای نیست.

نقطه^۷ ضعف مهم دیگر این شاخه موضع‌گیری و پیش‌دوری‌های نادرست و ناسالمی^۸ است که در میان بسیاری از پیشروان آن نسبت به جنبش‌توده‌ای ریشه‌دواند و مانع بزرگی بر سر راه به هم پیوستگی و رشد نیروهای ضد استبداد به وجود می‌آورد.

حزب توده^۹ ایران از آن‌جا که به اهمیت تاریخی این به هم پیوستگی اعتقاد دارد، علی‌رغم هرگونه ستیز و مخالفتی که از طرف مبارزان مسلمان نسبت به حزب ما و جنبش توده‌ای به عمل آید، دست یگانگی و اتحاد را همواره به سوی آن‌ها دراز کرده و خواهد کرد. شاخه^{۱۰} سوم از جنبش ضد استبدادی را گروه‌های سیاسی دموکرات و ملی و بخشی از تولیدکنندگان متوسط می‌باشد. این شاخه از اسم و رسم و هوادارانی برخوردار است ولی هنوز سازمان نیافته و برنامه^{۱۱} روشنی برای دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی به پیش نیاورده است.

حزب توده^{۱۲} ایران در مورد این شاخه از جنبش ضد استبدادی کشور، همان نظری را دنبال می‌کند که در مورد نیروهای مبارز مسلمان داشته و دارد. حزب توده^{۱۳} ایران بر آن است که آنچه ما را از این نیروهای دموکرات و ملی جدا می‌سازد به مراتب کم‌تر از آن چیزی است که در مرحله^{۱۴} کنونی و تا دورانی دراز در راه تکامل آینده^{۱۵} جامعه^{۱۶} ایران ما را متحد می‌سازد.

چهارمین شاخه^{۱۷} نیروهای ضد استبداد را طیف وسیع نیروهای چپ غیر توده‌ای تشکیل می‌دهد. این شاخه، سازمان‌های مجاهدین خلق، چریک‌های فدایی خلق، گروهک‌هایی که خود را سوسیالیست می‌نامند، و بخشی از دانشجویان و روشنفکران جوان را که هنوز راه و شیوه^{۱۸} مشخصی را برگزیده‌اند ولی خود را هوادار سوسیالیزم می‌دانند، در بر می‌گیرد.

حزب توده^{۱۹} ایران بر آن است که این نیروها صرف نظر از همه^{۲۰} اختلاف نظرهایی که با ما دارند در صورتی که نقش به سزایی در به هم پیوستگی همه^{۲۱} نیروهای ضد استبداد بازی کنند. " (دنیای شماره^{۲۲} ۳، خرداد ماه ۱۳۵۷)

این فشرده‌ای است از مقاله^{۲۳} "جنبش ضد استبدادی ایران هر روز

دامنه دار تر می شود " نوشته رفیق کیانوری در ۷ بهمن ماه ۱۳۵۷. آیا چه شد که پس از پیروزی انقلاب، ما یعنی نیرویی که "به سرعت چشم گیر نفوذ آن حتی دشمنان و رقیبان حزب اعتراف دارند" و شاخه اول مبارزه ضد استبدادی را تشکیل می دهیم و دارای برنامه عمل هستیم همه امتیازات را به نیرویی که برای مسائل عمده کنونی و آینده جامعه ایران مجهز به پاسخ های مشخص و یگانه ای نیست" واگذار می کنیم؟

مقداری از علل این تسلیم و واگذاری را در بخش قبل بررسی کردیم: " رقیب " دیدن نیروهای مرفعی درون جنبش، بی اهمیت دانستن این نیروها و انتخاب مشی اتحاد با خرده بورژوازی و بورژوا لیبرال. در مقاله فوق، آن جا که بخش سوم نیروهای درون جنبش ضد استبدادی را بررسی می کنیم، صریحا خواستار اتحاد با آنها " تا دوران درازد راه تکامل آینده" جامعه هستیم.

سمتگیری ما پس از پیروزی جنبش ضد استبداد، ملو است از ندانم کاری، ارزیابی غلط و انفعال رهبران حزب ما، درست مثل این که ۲۵ سال دوران تسلط استبداد، خواب پریشانی است که دیده اند و درست مثل این که در طول این مدت، هیچ نوع دگرگونی در نیروهای داخلی و یا تناسب نیروهای جهانی انجام نگرفته، پشیمان و منفعل از عدم همکاری با دولت دکتر مصدق (!!!) از فردای روز پیروزی در بهمن ماه ۱۳۵۷، تصمیم مطلق و در بست به حمایت از نیروهای مسلط شده پس از انقلاب می گیرند و بدین ترتیب خود را با کلیه نیروهای مرفعی رو در رو می سازند. در وضع فعلی کاملاً به جاست که ما را " توده های شرمگین " بخوانند. ظاهراً دلیلش این است که می خواهیم به اصطلاح اشتباه خود را در فاصله سال های ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ در عدم حمایت از دولت دکتر مصدق، اینک جبران کنیم. طبیعی است که در شرایط فعلی ما باید با نیروهای مرفعی مذهبی و خرده بورژوازی انقلابی و هواداران خط امام خمینی متحد باشیم و بی دریغ از مبارزات ضد امپریالیستی آنها حمایت کرده و در آن شریک شویم. ولی این حمایت نمی تواند کورکورانه بوده و ما را به صورت دنباله و زائده آنها در آورد. این جا روش ما روش کسانی است که لنین به آنها " مارکسیست های مجاز " می گفت روش در نیفتادن با هیچ " شاخ گاوی " است. ما

همه را برای خودمان نگه می‌داریم . به وقت خود آن را به دست می‌کنیم . مدنی را شخصیت انقلابی که در خوزستان در مقابل ضد انقلاب " قاطعانه ایستاده " است می‌شناسانیم . بازرگان را شخصیتی " صمیمی و روراست " معرفی می‌کنیم و همین طور دربارهٔ بنی صدر ، حزب جمهوری اسلامی و دیگران . . . البته همین که يك موج مخالفت عمومی بر علیه هر يك از این ها به حرکت درآمد ، آن وقت ما هم همراه دیگران " نغمه سرایی " می‌کنیم . و برعکس آن هم صادق است .

سرنوشت يك حزب ، گاه با سخن پراکنی هایش چه گونه منطبق می‌شود :

" بدون يك تحلیل علمی از واقعیت جامعه و شرایط عینی داخلی و خارجی مبارزهٔ انقلابی ، اقدامات و تدابیری که سازمان سیاسی طبقهٔ کارگر باید ضمن فعالیت مستمر خود برای پیروزی انقلاب اجتماعی در نظر گیرد صورت گسیخته ، ناگهانی ، ارتجاعی و رویدادی به خود می‌گیرد و ناگزیر موجب آن می‌شود که سازمان سیاسی طبقهٔ کارگر خصلت پیشاهنگ طبقه را از دست بدهد و به صورت گروهی درآید که به جای پیش‌بینی حوادث و راه‌گشایی در پیشاپیش توده‌ها ، خود مقهور رویدادها ، تصادفات و یما ماجراها گردد . " (دنیا شماره ۱ ، سال ۵۲)

از يك توده‌ای بپرسید : نظرش راجع به مصدق چیست؟ آیا او را يك دموکرات میهن پرست ضد امپریالیست می‌دانند یا يك بورژوا لیبرال که هوادار امپریالیسم آمریکا بود ؟ در پاسخ شما درخواهد ماند . چرا که از مجموع انتشارات حزب برداشت مشخصی از مصدق ناممکن است . این ، جز سیاست فریب توده‌ها و سیاست گذراندن امر امروز نیست . چنین ویژگی هایی گاه دیگر فراخور عقل سلیم نیست :

س : توازن نیروها در سطح رهبری انقلاب ، در حال حاضر به چه صورت و در کدام جهت به پیش می‌رود ؟

ج : رفقا بحث ما قرار بود دربارهٔ سیاست حزب تودهٔ ایران باشد . این جلسه ، جلسهٔ بحث و انتقاد است نه جلسهٔ بحث دربارهٔ مسائل سیاسی ایران (!!!) . مسائلی از قبیل تغییر ماهیت نیروها بین دولت و امام ؛ به حزب تودهٔ ایران مربوط نیست (!!!) . (پرسش و پاسخ ۱ ، صفحه ۲۶)

از این واضح تر می‌خواهید؟ تشخیص، توضیح و موضع‌گیری در مقابل دگرگونی‌های مربوط به رهبری در انقلاب چون جزو مسائل سیاسی ایران است، جزو سیاست حزب توده^۱ ایران نیست!... اوج ندانم‌کاری آن‌جاست که فقط چند صفحه بعد درباره گرایش‌های درون رهبری انقلاب چنین می‌نویسیم:

"از این دو گرایش - درباره گرایش حزب توده^۲ ایران و نیروهای چپ صحبت نمی‌کنم - منظورم نیروهای حاکم است. یکی گرایش قاطع تر، یعنی سیاست و راه امام خمینی است و دیگری گرایش بورژوازی لیبرال است که بخش مهمی از روحانیون بزرگ درجه^۳ اول و روحانیون متوسط و میانه از آن پشتیبانی می‌کنند. گرایش اخیر، در برابر امپریالیسم و ارتجاع، خصلت سازشکارانه‌ای دارد. دولت را در مجموع خود، نمی‌توان نمایند^۴ه^۵ یکی از دو گرایش دانست، زیرا معجونی است در میان آن دو. در عین حال که بسیاری از عناصر تشکیل دهنده^۶ دولت، شخصا به گرایش دوم، یعنی گرایش سازشکارانه تعلق دارند، تأثیر نیرومند گرایش اول - گرایش خط امام خمینی - به عنوان مرکز اعمال قدرت حاکم، دولت را به انجام اقداماتی ناگزیر می‌سازد که محتوی دیگری غیر از آنچه بورژوازی لیبرال می‌خواهد در خود دارد. (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۳۷۴)

و چنین نتیجه می‌گیریم:

"به این ترتیب، قضاوت ما این است که علی‌رغم تمام دشواری‌های ناشی از ناپی‌گیری، عدم قاطعیت، ناتوانی و وابستگی‌های طبقاتی اعضای دولت، به‌طور کلی باید از جریانی که اکنون حکومت می‌کند، در جهت حل عمده‌ترین مسائل روز جنبش، پشتیبانی کنیم. (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۳۸۴)

این یعنی سردرگمی کامل، ابتدا توازن نیروها در سطح رهبری انقلاب اصولا به حزب توده^۷ ایران مربوط نیست. بعد به تشریح کامل صف بندی و گرایش‌های درون رهبری انقلاب حتی در خطوط فرعی می‌پردازیم و سپس نتیجه می‌گیریم که باید از ناپی‌گیرترین و ناتوان‌ترین جناح درون رهبری، در جهت حل عمده‌ترین مسائل روز جنبش، پشتیبانی کنیم. حال این تاکتیک ما چه مسئله‌ای را از جنبش حل می‌کند، به گرداننده^۸ جلسه پرسش و پاسخ مربوط نیست. و یا:

س: ماهیت حزب جمهوری اسلامی و دکتر بهشتی را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: رفقا! من يك بار ديگر گفته‌ام كه نظر حزب رادرمورد شخصیت های حاکمه نخواهید. ۰۰ من يك بار ديگر هم توضیح داده‌ام كه شخصیت های سیاسی، آدم‌های ساده‌ای نیستند كه بتوان به آسانی آنها را شناخت (!!!). (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۳۵)

صریح و بی‌پرده و رسواکننده است. وحشت از لایه‌های کلمات این پاسخ به چشم می‌خورد. وحشت از این كه مبادا پای ما به اظهار نظر در باره آدم‌ها و سازمان‌های قدرتمند كنونی كشیده شود. صاف و ساده در پاسخ این سؤال كه ماهیت طبقاتی حزب جمهوری اسلامی چیست؟ می‌گوئیم: "به این ترتیب، باید بگویم كه بهتر است رفقا جواب این سؤال‌ها را از ما نخواهند." (پرسش و پاسخ ۸، صفحه ۳۵)

چرا چنین عمل می‌كنیم؟ واضح است سیاست ما در این چنین اظهار نظرهایی آشخور دارد:

"سكوت می‌تواند دلایل گوناگونی داشته باشد. می‌تواند به این دلیل باشد كه مطرح كردن نابه‌جای پاره‌ای مسائل به جهات دیگری كه امروز عمده‌تر و برای تغییر بنیادی جامعه در شرایط كنونی تعیین كننده هستند، زیان برساند. شما اگر تاریخ را بررسی كنید، خواهید دید كه این تكتيك - تكتيك سكوت - با اهمیت بسیار تعیین‌كننده و به اشكال گوناگون خود، دنبال شده است." (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۳۳)

ما تاریخ معاصر، به خصوص آن‌جا كه با مرحله پس از انقلاب ما تشابه دارد جست و جو كردیم و هیچ نشانه‌ای از تكتيك سكوت ندیدیم ولی به چنین اظهار نظرهایی فراوان برخوردیم.

"خیر، برای مبارزه واقعی برضد سلطنت تزاری، برای تأمین واقعی آزادی، كه فقط در گفتار و فقط منحصر به وعده و شیرین‌زیانی‌های میلیوكف و كرنسكى نباشد، دولت جدید باید از كارگران پشتیبانی كند نه كارگران از دولت جدید. زیرا یگانه تضمین آزادی و نابودی قطعی تزاریسم تسلیح پرولتاریا و تقویت، بسط و توسعه نقش، اهمیت و نیروی شورای نمایندگان كارگران است."

ما بقی - همه عبارت پردازی و دروغ و خودفریبی سیاست بازاران اردوگاه لیبرال و رادیکال و نیرنگ شیا دانه است.

به تسلیح کارگران کمک کنید و یا لا اقل مانع این عمل نشوید - در این صورت آزادی در روسیه مغلوب نشدنی و سلطنت غیرقابل احیا و آینده جمهوری تأمین خواهد بود.

در غیر این صورت کوچک‌ها میلیوکف‌ها، سلطنت را احیا نموده و مطلقاً هیچ يك از آزادی‌های موعود را اجرا نخواهند کرد. تمام سیاست بازان بورژوازی در کلیه انقلاب‌های بورژوازی وعده و وعید به مردم خورنده و کارگران را تحمیق کرده‌اند.

انقلاب ما بورژوازی است و به این جهت کارگران باید از بورژوازی پشتیبانی کنند - این است آنچه که پوتسف‌ها، گوردف‌ها و چخیدزه‌ها می‌گویند و این است آنچه که پلخانیف دیروز می‌گفت. ما مارکسیست‌ها می‌گوئیم - انقلاب ما بورژوازی است و به این جهت کارگران باید چشم و گوش مردم را در مقابل فریب سیاست بازان بورژوازی باز کنند. به مردم بیاموزند که به حرف باور نکنند و فقط به نیروی خود، به اتحاد خود و به تسلیح خود متکی باشند. (لنین، نامه‌هایی از دور، نامه نخست)

خوب واضح است، لنین از تاکتیک‌های کمیته مرکزی ماسرد رنمی آورده است. از نظر ما اشخاص در قدرت فعلی چهره ندارند، بی‌طبقه‌اند، از هیچ تمایل طبقاتی پیروی نمی‌کنند و مسائل اقتصادی و موضع‌گیری طبقاتی این‌جا، در برخورد ما با چهره حکومت پردازان جدید از هر گروه که باشند، به یافه تبدیل شده است:

"شخصیت پاره‌ای از آن‌ها چنان بغرنج است که سال‌های سال می‌توانند ماهیت واقعی خود را پنهان نگاه دارند. از این گذشته شناخت ما، و اطلاعاتی که درباره آن‌ها داریم یا شنیدیم، کامل نیست." (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۳۵)

اما هنگامی که سخن بر سر فلان گروهک دوسه‌نفری بی‌قدرت است که اصلاً موجودیت اجتماعی ندارند" (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۲۸) حکم خود را قاطع و بی‌بروبرگرد صادر می‌کنیم:

"اکثریت افراد این گروه‌ها و سازمان‌ها جوانان بی‌تجربه و گمراهی هستند که بر مبنای ویژگی طبقاتی خود، در يك دوران از زندگی، دچار این سردرگمی می‌شوند." (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۲۸)

این است نمونه آنچه رهبران حزب طراز نوین طبقه کارگر، درباره ماهیت اشخاص وکل سیستم مسلط شده پس از پیروزی انقلاب اظهار لحنیه فرموده‌اند. دیگر سخن از

خط امام خمینی و روحانیت مترقی نیست بلکه چنین خوش خدمتی‌ها به طور عام و با ابعاد ی‌باور نکردنی متوجه بخش مهمی از روحانیت شیعه می‌شود:

«... به همین جهت بخش مهمی از روحانیت شیعه اغلب يك ویژگی خاص داشته و آن ارتباط با خلق بوده است. این ارتباط با خلق هم جنبه اخلاقی یعنی روبنایی و هم جنبه اقتصادی و زیر بنایی داشته است. زیرا زندگی آن‌ها می‌بایست از طریق خمس و زکوتی که اغلب از سوی افراد سخت معتقد به مذهب و در نتیجه پای‌بند به اصول و اخلاق انسانی پرداخت می‌شد، بگذرد. گردن کلفت‌ها، پولداران، مالکین و فئودال‌ها، هرگز نه خمس داد‌مانند نه ذکات.» (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۱۵)

طبق این مدعی، کلیه موقوفات عریض و طویل باقی‌مانده گه عمده پایگاه اقتصادی روحانیت است، همه هدیه زحمتکشان و دهقانان فقیر است به روحانیت شیعه. و جریان پایان‌ناپذیر خمس‌و ذکات و سهم امام نه از بازار و نه از مراکز مرادفات فئودالی، بلکه از کیسه دهقان بی‌چیزی جاری است که با عروس و داماد و زن و فرزند آن کوچک تر و گاو و مرغش در يك چهارد یوار زندگی می‌کند و در تمام طول عمر برای يك بار هم واقعا بشکم سیر نخواهید است. این است سرحد تحریف و مجیزگویی لا اقل می‌توانستید این را از خود روحانیت بپرسید. توسل ما به مانورهای کودکان و ولادولا هر انقلابی راستینی را مشمئز می‌سازد. اساس کار ما بر "کازانواگری سیاسی" بر به دست آوردن دل همه گروه‌ها و نیروهای سیاسی دور می‌زند:

"ببینید ما نباید درباره این‌ها قالبی فکر کنیم. دموکراسی انقلابی ایران که ما به آن می‌گوئیم خرد بورژوازی انقلابی را یکال ایران. و دموکراسی انقلابی اصطلاح سیاسی، علمی و عمومی تر آن است، مقطع بریده و قاطعی ندارد که بتوان گفت مثلا اگر چريك‌ها جزو آن هستند، پس حزب جمهوری اسلامی و سایر گروه‌ها و احزاب جزو آن نیستند (!!!). (پرسش و پاسخ ۲، صفحه ۱۳)

و یا

تمام نیروهایی که به طور عمده در جبهه امام خمینی مبارزه می‌کنند، از جناح راست تا جناح چپ مذهبی که مجاهدین خلق هستند به طور کلی نماینده خرد بورژوازی انقلابی ایرانند، منتها با گرایش‌های گوناگون و اما جناح بعد از این‌ها، ما چريك‌های فدایی خلق را جزو همین خرد بورژوازی انقلابی قرار می‌دهیم.

البته خرد ه بورژوازی انقلابی دارای تفکر مارکسیستی، نه مد هبی

(پرسش و پاسخ ۲، صفحه ۱۴)

پس دیگر مسئله ای باقی نمی ماند. طیف وسیعی از همه گروه ها جزو نمایندگان خرد ه بورژوازی انقلابی ایرانند و ما نیز متحد این خرد ه بورژوازی. پس این جنگ و دعوا ها بر سر چیست؟ معلوم نیست. به خصوص این که این خرد ه بورژوازی اصلاً تعالیمات انحصار طلبی و زمینه های فاشیستی و مرتجعانه هم ندارد.

"ما با اطلاعات و ارزیابی که از روند جامعه و امکانات داریم زیاد دستپاچه نیستیم و عقیده نداریم که الان فاشیسم پشت در قرار گرفته و ارتجاع دارد می آید. شاید هم اشتباه می کنیم (!!!) تاریخ روشن خواهد کرد که ما اشتباه می کنیم یا نه (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۷)

و برای ختم غائله و مرافعه يك گام دیگر هم عقب می نشینیم:

"مدافعان طبقه کارگر، همیشه مارکسیست — لنینیست هان نیستند. در میان همین مسلمان ها که هیئت حاکمه را تشکیل می دهند، کسانی هستند که صرف نظر از جهان بینی، از خواست های واقعی اجتماعی طبقه کارگر تا حدود زیادی دفاع می کنند. (پرسش و پاسخ ۲، صفحه ۲۶)

خوب در چنین اظهار نظری، و آن اظهار نظر معروف که بین مارکسیسم علمی و مذهب مرفقی شیعه علامت تساوی می گذاشت نطفه هزاران انحراف مارکسیستی بسته شده است و خود ده ها سؤال را برمی انگیزد. پس به این ترتیب طبقه کارگر می تواند برای حفظ منافع خودش به دنبال هر کسی صرف نظر از جهان بینی اش راه بیفتد. حالا کاری به این نداریم که درست چند سطر بالاتر افاضه شده است:

"به این ترتیب مسلم است که این هیئت حاکمه جدید نمایند ه طبقات حاکمه قبلی نیست. اما آیا می توان گفت که نمایند ه زحمتکشان است؟ مسلماً نه."

می بینید رفقا! قاراشمیش واقعی. بحث بر سر این نیست که زحمتکشان که به قول لنین "در جنگ بر ضد تزار ایسم معجزاتی از قهرمانی پرولتری و توده های از خود نشان دادند" راه آینده را چه گونه ببینند و روند مبارزه را چه طور ادامه بدهند. بحث بر سر سمبل کاری سیاسی و عوام فریبی واقعاً عمیقی است که، پس از انقلاب و تنها و تنها به خاطر حفظ خود مان به آن دچار شده ایم. اگر این "سمبل کاری" نیازمند است، خوب ما می توانیم تاریخ را هم تحریف کرده، و به میل حریف باز نویسی نمائیم:

"این که چه طور قدرت در درجه اول به دست روحانیت مبارز افتاده است، به هیچ وجه تصادفی نیست و دلایل عینی تاریخی آن، در تکامل سی ساله اخیر جامعه ایران نهفته است." (پرسش و پاسخ ۲، صفحه ۲۶)

آیا وقتی مقاله "جنیش ضد استبدادی ۰۰۰" را در خرداد ماه ۱۳۵۷ می‌نوشتید و در آن نیروهای توده‌ای را نیروی اول از نظر سازماندهی و برنامه عمل و نفوذ در میان توده معرفی می‌کردید از این تاریخ سی ساله با خبر بودید یا این که اسناد چنین بررسی تاریخی را همین اواخر به دست آورد هاید؟ ما در این گیج سری شگفت انگیز، چنان که تخماق انقلاب بر سر ما کوفته شده باشد، تلوتلومی خوریم و چنین هم هست زیرا ما ظاهراً مثل نیک پی شهردار طاغوتی که غافلگیر زمستان می‌شد غافل گیر انقلاب شده ایم:

"واقعیت این است که انقلاب ایران زود به دنیا آمد (!!!)، خیلی سریع تر از آن که می‌شد تصور کرد. خود ما با همه خوش بینی حساب می‌کردیم که تغییر و تحولات ایران در حدود اوائل دهه ۱۹۸۰ تحقق خواهد یافت." (پرسش و پاسخ ۲، صفحه ۲۳)

نه رفقا، انقلاب ایران زود به دنیا نیامده، حقیقت این است که شما دیر از خواب بلند شده اید. ولی خوب حالا که معتقدید انقلاب ایران زود به دنیا آمده و بررسی تاریخ سی ساله گذشته هم نشان می‌دهد که رهبری روحانیت، کاملاً منطقی است، پس دنبال کارها را به خورده بورژوازی می‌سپریم و البته مردانگی حکم میکند که حق پیش کسوتی حزب ما را منظور دارند:

"۰۰۰ این که این شعارها و نظریات از طریق حزب ما تحقق یابد یا از طریق دیگر، برای حزب ما مسئله‌ای نیست. هدف ما این است که این شعارها به کرسی بنشینند. توده‌های خلق سرانجام درخواهند یافت که این شعارها از سوی چه کسانی مطرح شده و چه نیروهایی پی‌گیرتر از دیگران آنها را دنبال کرده‌اند." (پرسش و پاسخ ۳، صفحه ۱۹)

و یا : "خوب اکنون در عمل می‌بینیم که در جامعه‌ای تحت نام اسلام و نابود کردن رباخواری، سرمایه‌داری بانکی را به عنوان یکی از اجزاء سرمایه‌داری حاکم وابسته به امپریالیسم ملی می‌کنند و این کار با اصل سوسیالیستی مصادره سرمایه‌ها از لحاظی تفاوتی ندارد. برای ما چه فرق می‌کند؟ به همین ترتیب، بیمه به استناد قوانین اسلام ملی می‌شود و در اصل با ملی شدن از طریق

قوانین سوسیالیسم از جنبه کلی تفاوت زیادی ندارد. . . . (پرسش و پاسخ ۲، صفحه ۱۱۴)

این جا این را می گوئیم برای این که لابد ضروری است چنین پاسخ دهیم و جای دیگر همین کارهای انقلابی را چنین ارزیابی کرده ایم :

" . . . سیاست اکثریت افراد دولت در مجموع عبارت بود از این که اولا سیستم اقتصاد سرمایه داری را نگاه دارند و اگر در پی راه های موارد ناگزیر می شدند مثلا کارخانه هایی را که صاحبانشان فرار کرده بودند، ملی کنند، نقشه آنها را این بود که بعدا کوشش کنند که آنها را به بخش خصوصی اقتصاد بازگردانند . . . " (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۱۲۴)

یعنی همان نظری که سایر نیروهای مترقی از ابتدا راجع به مانورهای مردمی حکومت موقت که زیر پوشش ایدئولوژیک اسلام عمل می کردند داشته اند. چنین سرایشب سقوطی در همه تاریخ جنبش کمونیستی جهان بی سابقه است. بر این اساس می بینید لنین چه قدر اشتباه می کرده است هنگامی که چنین دستورالعملی را به عنوان وظیفه روز پس از انقلاب مارس در مقابل طبقه کارگر می گذارد :

" آن جا ما نشان خواهیم داد که خود ویژگی لحظه فعلی که انتقال از نخستین مرحله انقلاب به دومین مرحله آن است در چیست و چرا شعار "وظیفه روز" در این لحظه باید چنین باشد : کارگران شما در جنگ داخلی برضد تزارسم معجزاتی از قهرمانی پرولتاری و توده های از خود نشان دادید، باید در کار متشکل ساختن پرولتاریا و تمام مردم نیز از خود معجزه نشان دهید تا موجبات پیروزی خود را در دومین مرحله انقلاب فراهم سازید . " (لنین، نامه هایی از دور، نامه نخست)

اما ما با سیاست لنینی کاری نداریم. مادر باره دولت موقت ۲ ماه پس از انقلاب چنین می گوئیم :

" مانمی خواهیم در این جا وارد بحث ایدئولوژیک و طبقاتی بشویم، ما کوشش خواهیم کرد که در مرحله کنونی دولت را راهنمایی کنیم، این دولت را پشتیبانی کنیم . . . مانمی خواهیم موجودیت دولت را با این مسئله که این دولت اصلا نمی تواند کاری انجام بدهد در مقابل سؤال قرار بدهیم. حزب توده ایران چنین نظری ندارد. " (مردم، شماره ۶، ۲۹ فروردین)

ولنین ناشیانه، بدون این که از خرد بورژوازی، پروائی بکند، چنین می نوشت:

"از این جا باید دیگر واضح باشد که چرا رفقای ما نیز این قدر دچار اشتباه هستند وقتی مسئله را "ساده لوحانه" مطرح نموده می گویند: آیا باید فوراً حکومت موقت را برانداخت؟

پاسخ می دهیم: ۰۱ آن را باید برانداخت، زیرا این يك حکومت الیگارشى بورژوازی است نه حکومت تمام مردم، این حکومت نمی تواند نه صلح بدهد، نه نان و نه آزادی کامل ۰۲ آن را نمی توان اکنون سرنگون ساخت زیرا این حکومت به وسیله سازش مستقیم و غیر مستقیم؛ به وسیله سازش در گفتار و در کردار با شوراهاى نمایندگان کارگران و قبل از همه با شورای محلی یعنی شورای پترزبورگ خود را روی پا نگاه داشته است ۰۳ آن را اصولاً با وسائل معمولی نمی توان برانداخت زیرا متكى بر پشتیبانی قدرت دوم، یعنی شوراهاى نمایندگان کارگران و سربازان، از بورژوازی است و این حکومت یگانه حکومت انقلابی ممکنه است که مستقیماً مظهر شعور و اراده اکثریت کارگران و دهقانان است ۰

بشر حکومتی عالی تر و بهتر از شوراهاى نمایندگان کارگران و برزگران و دهقانان و سربازان به وجود نیآورده است و ما تاکنون نظیر آن را ندیده ایم ۰۰۰

کارگران آگاه برای نیل به قدرت باید اکثریت را به سوى خود جلب نمایند: مادامی که بر توده ها فشار وارد نمی شود راه دیگری برای نیل به قدرت حاکمه وجود ندارد ما بلانکیست نیستیم ۰ یعنی طرفدار تصرف قدرت از طرف يك اقلیت نیستیم ۰ ما مارکسیست یعنی طرفدار مبارزه طبقاتی پرولتاری علیه گيج سرى خرد بورژوازی علیه شونیسم دفاع طلبانه و عبارت پردازی و علیه تبعیت از بورژوازی هستیم ۰ (ولنین، از مقاله درباره قدرت دوگانه)

این است نظر ولنین يك ماه پس از انقلاب فوریه ۰ شما رقفا چه میزان وجوه مشترك بین انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ و انقلاب فوریه ۱۹۱۷ می بینید ۰ قبل از این که پاسخی بدهید، که نکته پیدا است از چه قماشى است، به یاد بیاورید که در آن زمان نیز "توده هاى میلیونی کورکورانه به حکومت بورژوازی اعتماد داشت ۰"

همه آنها که برخلاف شما به "برخورد هاى ایدئولوژیک" و به موضع

گیری قاطع "طبقاتی" دولت‌ها و اشخاص معتقدند می‌گویند که نتایج این دو انقلاب به نحو شگفت‌انگیزی به هم شبیه است. هم در دوگانه کردن قدرت و هم در مانورهای پیچیده‌ای که دولت موقت بورژوازی جهت مردمی نشان دادن خود به عمل آورد (ملی کردن بانک‌ها، بیمه‌ها و غیره) اما تفاوت اصلی در عدم درک این برداشت لنینی است:

منشاء طبقاتی این حکومت دوگانه، و مفهوم طبقاتی آن عبارت از این است که انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه نه فقط تمام بساط سلطنت تزاری را برچید و نه فقط تمام قدرت را به دست بورژوازی داد، بلکه با دیکتاتوی انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان نیز کاملاً هم‌مرز گردید.

لنین با چنین برداشتی از عمق نیروی توده‌های انقلابی و سهمشان در انقلاب و فهم و درک این "هم‌مرزی" است که قاطعانه در افشای "ماهیت طبقاتی" حکومت موقت می‌کوشد:

"این حکومت در حالی که نیت خود را در پس پردهٔ جملات انقلابی پنهان می‌دارد، هواداران بساط کهن را به مقام‌های حساسی می‌گمارد. این حکومت می‌کوشد تا تمام دستگاه ماشین دولتی (ارتش، پلیس و دستگاه اداری) را حتی المقدور با اصلاح کمتری به بورژوازی تسلیم نماید. حکومت جدید هم اکنون دست به این کار شده است که به هر وسیله‌ای شده از اقدام انقلابی به عملیات توده‌ای و تصرف قدرت از پائین به توسط مردم، که یگانه تضمین موفقیت‌های واقعی انقلاب است — جلوگیری نماید. (لنین از مقالهٔ وظایف پرولتاریا در انقلاب ما)

و ما چون نمی‌خواهیم با دولت موقت برخورد طبقاتی کنیم می‌نویسیم: "ما معتقدیم که این دولت هنوز نظریات آیت‌اله خمینی را به عنوان رهبر دولت می‌پذیرد و هنوز امکانات بالقوهٔ زیادی دارد که بتواند در این جهت گام بردارد. این به خواست دولت در این زمینه کاملاً بستگی دارد. آیندهٔ امر در ماه‌های آینده‌شان خواهد داد که آیا دولت می‌تواند از این موقعیت بسیار مثبت تاریخی که برایش فراهم شده است استفاده کند و به وعده‌هایی که خودش داده عمل نماید یا نه. بدین جهت ما کوشش خواهیم کرد که تا یک مورد معینی این حالت انتظار را نسبت به دولت ادامه بدسیم و با حفظ جنبهٔ تشویقی و کمک سازنده و با ارائهٔ

نظر و پیشنهاداتی از دولت بخواهیم که اقدامات را در جهت اجرای وعده‌هایی که داده انجام دهد. آینده ثمره کار را نشان خواهد داد.

خوب آینده چه چیز را نشان نخواهد داد؟ آینده نشان داد که دولتی با ماهیت بورژوازی نمی‌تواند در جهت خواست و منافع زحمتکشان قدم بردارد. این از همان روز اول آشکار بود ولی وقتی دیگر کوس رسوایی دولت موقت را هر دانش آموز دبستانی به صدا درآورد آن وقت ما بلبل زبانی کردیم که:

"ابتدا این شکاف میان اکثریت دولت که می‌کوشید خط سازشکارانه بورژوازی لیبرال را پیاده کند و اکثریت شورای انقلاب بود که از خط امام خمینی پیروی می‌کرد، در پیچ و خم‌های مختلفی که پیش می‌آمد، گاهی این طرف و گاهی آن طرف، در سیاست کار خود را پیش می‌برد. سیاست اکثریت افراد دولت در مجموع عبارت بود از این که اولاً سیستم اقتصاد سرمایه‌داری را نگاه دارند و اگر در پاره‌ای از موارد ناگزیر می‌شدند مثلاً کارخانه‌هایی را که صاحبان‌شان فرار کرده بودند، ملی کنند، نقشه آن‌ها این بود که بعد اکوش کنند که آن‌ها را به بخش خصوصی اقتصاد بازگردانند و بخش دولتی را تا حد ممکن تضعیف کنند. ثانیاً از لحاظ سیاست خارجی، نزدیکی و آشتی با امپریالیسم آمریکا و موضع ضد کشورها سوسیالیستی را دنبال کنند." (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۱۲)

جل‌الخالق. نعمت داشتن چنین رهبران دورنگری را نمی‌توان به طبقه کارگر ایران تبریک گفت. اما در مقابل این عقب‌گردها، البته سیاست پیروی کلی از خرده بورژوازی دل‌خوشی‌های فراوان نیز برایمان ارمغان آورده است:

"ساعت ۲/۵ بعد از نیمه شب، در برابر جاسوس‌خانه آمریکا، شخصی که خود را عضو حزب اله می‌دانست، بحث‌های دیگران را به هم می‌ریخت. با او که صحبت کردم گفت:

"این بحث‌ها تفرقه می‌اندازد و باعث دعوای می‌شود. چون در این جا همه گروه‌ها هستند. البته به جز فدایی‌ها. مثلاً توده‌ای‌ها هم در این جا هستند و فعالیت می‌کنند و مسلمان‌ها هم همین‌طور. حالا اگر بخواهید بحث ایدئولوژیک بکنند، باعث نفاق می‌شود. من دیدم توی یکی از این بحث‌ها، همه پای شوروی را پیش

کشیدند. در صورتی که امام خودش می‌داند چه کار می‌کند. اگر می‌خواست شوروی را هم پیش بکشد، می‌گفت:

وقتی به او گفتم که من هم هوادار حزب توده ایران هستم، گفت: آها! من خودم و رفقایم جزو کسانی بودیم که می‌خواستیم میتینگ انتخاباتی حزب توده را به هم بریزیم. اما الان خودم از آن دفاع می‌کنم. در ضمن به آقای کیانوری بگو همین راهی را که انتخاب کرده‌ای، ادامه بده. پیروزی با شماست. (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۱۵)

هرگز کمونیست‌ها تا به این حد تحقیر نشده‌اند. این که جلب نظر موافق این لومپن میتینگ به هم‌زن نسبت به آقای کیانوری به چه قیمتی برای حزب طراز نوین طبقه کارگر تمام شده است و چه میزان نیروی انقلابی راستین را از گرد ما پراکنده است به هیچ وجه مهم نیست. آن‌ها می‌گویند این گزارش محتوی جالبی دارد. این محتوی جالب عبارت است از این که يك فالانژ متعصب عضو حزب اله به آقای کیانوری توصیه می‌کند: «همین راهی را که انتخاب کرده‌ای، ادامه بده». سرپای این گزارش فقط نشان می‌دهد که چه دره عمیقی بین ما و دیگر نیروهای مترقی دهان باز کرده است. اوج این فضاخت در نمونه دیگری خوابیده است:

«روز ۱۳ آبان، گروهی از روحانیون جواب و طلاب حوزه علمیه قم و شهرهای دیگر به تهران آمد. نبودند و پس از گرد هم‌آیی در دانشگاه تهران، قصد داشتند به جلوس و سوختن آمريکا بروند و از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام حمایت کنند. از دانشگاه که بیرون آمدند، در قسمت پایین خیابان ۱۶ آذر شعار می‌دادند: اسلام پیروز است، چپ و راست نابود است. درست پنجاه متر ماند به مرکز حزب توده ایران، به دستور گردانندگان راهپیمایی، شعارها قطع شد. ۵۰ م. با سکوت از برابر درخت حزب توده ایران گذشتند و درست پنجاه متر بالاتر، بار دیگر شعارها را از سر گرفتند.» (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۳۷)

چیزی نمانده است به خاطر این موفقیت بادمان گرد و بشکنیم. برای دبیر اول حزب توده ایران مفهوم شعاری که داده می‌شود اهمیتی ندارد. مهم این است که شعار خطاب به ما نباشد. این شعار دهنندگان دیگران‌هایی نیستند که در بیانیه مهرماه ۱۳۵۸ ما چنین توصیف شده‌اند:

«مردم را متوجه يك دشمن خیالی به نام کمونیسم سازند و سرانجام شعار مرکب سه مفسدین: کارتر و سادات و بکین را از صحنه سیاست ایران خارج کنند و آن را با شعار همراه کننده و تفرقه‌انداز اسلام پیروز است، چپ و راست نابود است جانشین

و از همه عجیب تر این است که جزوه، حادثه فوق را نشانه تشکیل جبهه متحد خلق می‌داند. اما ترس من از این است که طلاب حوزه علمیه اصلاً ما را چپ نمی‌دانسته‌اند. اصولاً تشکیل جبهه متحد خلق، یعنی تحقق شعار مطرح شده از طرف حزب ما، برای رهبری حزب، تبدیل به يك "تیلیك" روانی شده است. علاقه‌مندیم که هر حادثه‌ای را نشانه تشکیل جبهه متحد خلق بدانیم:

"تمام این برنامه‌ها در چارچوب جبهه متحد خلق جریان دارد. اگر به برنامه‌ای که پلنوم کمیته مرکزی حزب ما در فروردین ماه ۱۳۵۷ (!) پیشنهاد کرد، توجه کنید، خواهید دید که بسیاری از مواد و نکات آن انجام گرفته و یا در حال عملی شدن است. برنامه جبهه متحد خلق که شاخ و دم ندارد! این همان برنامه جبهه متحد خلق در عمل است." (پرسش و پاسخ ۷، صفحه ۱۹)

از نظر ما جبهه اتحاد خرد مبورژوازی، یعنی هواداران خط امام با حزب توده ایران بدون این که رسماً روی کاغذ آورده شود، انجام پذیرفته است:

"... این جبهه بدون این که رسماً اعلام شده باشد، عملاً تشکیل

شده است و انجام بسیاری از مواد برنامه‌ها را هدف کار خود قرار داده است." (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۸)

ظاهر امر این است که در عین حال ما بر این امر واقفیم که:

"استقلال حزب طبقه کارگر در این است که باید در هر لحظه

بداند با چه نیروهایی، در چه شرایطی، در کدام چارچوب و

با چه برنامه‌ای همکاری می‌کند، و برنامه بعدی آن چیست. هنگامی

که این یا آن همکار، و این یا آن متحد وارد و دیگر حاضر به

ادامه مبارزه نشد، حزب طبقه کارگر باید صف خود را از آن جدا

کند و به افشای بی‌امان آن دست بزند." (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۳۴)

اما ببینیم آیا واقعا اتحاد ما با خرد مبورژوازی دارای چارچوب، برنامه

همکاری، اهداف بعدی، شرایط و جمع بندی نیروهاست یا خیر؟ بیش از

۱۰ جای مجموعه پرسش و پاسخ‌ها تصریح می‌شود که ما نمی‌توانیم بر مشروط

و متزلزل بودن اتحاد خرد مبورژوازی با طبقه کارگر تأکید داشته باشیم:

"این بدان معنی نیست که مرتباً این علم را بلند کنیم و بگوئیم:

آقایان! همکاران ما! نیروهایی که ما با شما همکاری می‌کنیم!

شما حتما در جنبش انقلابی، نیروهای مشروطی، سوسیالیست و نیمه‌مراه هستید و بدانید و آگاه باشید که ما تنها چند گامی با شما همراه خواهیم بود و با شما همکاری خواهیم کرد!

من در هفته‌پیش نیز روی این مسئله تکیه کردم و گفتم که این برداشت نادرست، ناشی از پیاده کردن سطحی و بسیار خام تر لنینی اتحاد و مبارزه با نیروهای همراه ما در انقلاب است.

(پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۳۳)

خوب، ببینیم برداشت عمقی و کاملاً پخته ما از تر لنینی اتحاد با نیروهای همراه انقلاب چه گونه است؟ اتحاد ننوشته ما با متحد ناپذیرفته ما دارای فورمول‌های خاص خویش است. چون به هر حال ضروری است، برای خودمان و به هر قیمت متحدی دست و پا کنیم؛ از گل نازک تر به او نخواهیم گفت، ولی این متحد عزیز ما هرکجا که امکان یافت، از اجتماع نماز جمعه، تا رادیو و تلویزیون و جلسات بحث‌های آزاد می‌تواند ما را به عنوان خنجر زندگان بر نهضت در گذشته و حال و آینده معرفی کند. متحد ما در همه جا می‌تواند دفاتر و مراکز ما را غارت کند، آتش بزند، و رسوایی سیاسی بار بیاورد. اما مثلاً اگر برای راهپیمایی "وحدت امام با امت" به نیروهای ما نیاز داشت، می‌توانیم بدون پرچم خودمان و با حق تکرار شعار آن‌ها صفوفشان را به مثابه سیاهی لشکر پر سازیم. اما پس از این که راهپیمایی تمام شد و پرده نمایش بین‌المللی اتحاد فرو افتاد، متحد نازنین ما بلافاصله ما را به سوراخ‌های خودمان می‌فرستد و همان شب در اخبار اعلام می‌کند که ما خائنین به نهضت ملی هستیم و باید چهارچشمی مواظبان بود و همین قدر که اجازه می‌دهند روزنامه داشته باشیم باید سپاسگزار باشیم و... خوب، کجای این مطلب اصولاً به هر نوع اتحادی شبیه است. این به زناشوئی قرون وسطایی می‌ماند که حق جدایی و حق رجوع هر دو در اختیار یکی از طرفین است: ولی ابداً جای نگرانی نیست. همه حوادث تاریخی بر درستی راه کمیته مرکزی ما صحه می‌گذارد:

"مثلاً در کنفرانس تهران، استالین با چرچیل و روزولت برضد فاشیسم متحد می‌شود. برطبق شیوه مبارزه این دوستان که از همکاری نیروها چنین برداشتی دارند، استالین می‌بایست ضمن حفظ این اتحاد، مرتباً به چرچیل یادآور می‌شد که: "آی چرچیل، بی شرف! تو همان هستی که در جنوب آفریقا، آن‌همه

جنایت کرده‌ای، تو متحد موقت و ناپایدار ما هستی و ما می‌دانیم که تو بلافاصله پس از جنگ نطق فولتن را خواهی کرد و تمام جنبش ضد کمونیستی جهان را علیه ما سازمان خواهی داد. ولی عجلتا بیا با هم يك ود کائی بخوریم و فاشیسم را از بین ببریم تا بعد اکه دشمن مشترك از میان رفت، پدر خودت را هم در بیاوریم!" (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۳۰۶)

خوب، با شیرین زبانی مگر می‌شود حقایق تلخ را به مردم خوراند. بهتر نیست لبخند را کنار بگذاریم و ببینیم مثلاً استالین با سیاست خود چه به دست می‌آورد و ما با سیاست خود چه به دست می‌آوریم؟ کاری که ما می‌کنیم این است که آنچه امتیاز داریم به طرف مقابل می‌دهیم و خودمان هر روز در روزنامه مردم مظلومانه خطاب به شورای انقلاب، کمیته ها، بخشدار و یا هر کس دیگری استعائه می‌کنیم که این همه دفاتر ما را آتش نزنید و رفیق عزیز، حتی در مقابل، پوزخند هم تحویل نمی‌گیریم و تنها نشانه این که صدای ما را شنیده‌اند این است که روز بعد همان‌جا یا جای دیگر حمله را تکرار می‌کنند. در واقع در کنفرانس ویژه تاریخی ما نه تنها استالین، چرچیل و روزولت بلکه مثل این است که خود هیتلر را هم بر سر میز بنشانیم.

رفقا از راه لطف و مرحمت تعیین کنید اتحاد ثبت نشده وید یرفته نشده شما با مجموعه خرد بورژوازی چه گونه استقلال حزب طبقه کارگر ما را حفظ می‌کند، تابع کدام ضوابط است و در چه شرایط و چارچوب و با کدام برنامه‌ای همکاری می‌کنید و برنامه بعدیتان چیست؟ آیا چنین ناله از سر دردی که خطاب به همه سرمی‌دهیم نتیجه اتحاد فورموله نشده ما نیست؟

"... اما این که امروز در جامعه ما چه می‌گذرد و نظر ما نسبت به مسائل گوناگون اجتماعی چیست، هیچ کس به آن توجه نمی‌نماید." (پرسش و پاسخ ۸، صفحه ۳۲)

مسلم است که هیچ ضابطه‌ای در کار نیست، ما آنچه داریم "فلورانس نایتینگل وار" در طبق اخلاص گذارده‌ایم و برای بهبود و سلامت خرد بورژوازی از هیچ کوشش شبانه‌روزی دریغ نمی‌کنیم و از این که دوستان ما ناسپاسی می‌کنند شگفت زده و دل‌چرکینیم:

"ما با تمام قوا از سیاست دکتر مصدق پشتیبانی می‌کردیم، در عین حال در نشریات خود می‌نوشتیم که حزب ما را علنی کنید."

بگذارید ما هم علنا مبارزه کنیم، اما نمی‌گذاشید. ما حتی برای آزادی فعالیت حزب، دموکراسیون و تظاهرات به راه نمی‌انداختیم ولی همواره گوشزد می‌کردیم که محدود کردن فعالیت حزب ما، توقیف روزنامه‌های ما و محکوم کردن اعضای حزب توده^۴ ایران در دادگاه‌ها، به زیان انقلاب ایران ۰۰۰ ما اکنون نیز در چنین مرحله‌ای هستیم (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۳۹)

خوب با این شیوه در آینده هم در چنین مرحله‌ای باقی خواهیم بود. رفقا، ما ۴۰ سال است خواسته‌ایم و کاملاً طبیعی است که به مانداده‌اند و نخواهند داد. اتخاذ چنین سیاستی برای حزب طبقه کارگر که دارای جهان‌بینی مارکسیستی است و همه مبارزاتش برپایه تضاد منافع طبقاتی است جز خوش‌باوری چیز دیگری هم می‌تواند باشد؟ ما باید حقوق خود را به دست آوریم. این را نه تنها مبارزات ۴۰ ساله حزب ما، بلکه کل مبارزه متری ۸۰ ساله اخیر این سرزمین به "حکم قطعی" تبدیل نموده است. اما گوش رهبران اینک فقط به یک نغمه سازگار است و آن این که: مسئله عمده، در حال حاضر مبارزه ضد امپریالیستی است: باید هر موضوع دیگر را از دستور کار انقلاب خارج ساخت و همه به‌ها را به این مرحله از مبارزه داد. و طبیعی است که رهبری نبرد ضد امپریالیستی طبق فورمول زیر می‌تواند در اختیار هر کسی باشد:

"ما گفتیم که جبهه متحد ضد امپریالیستی تنها زمانی به وجود می‌آید که طبقه کارگر و سایر نیروهای اجتماعی ضد امپریالیست با برنامه و شعارهای مشترکی با یکدیگر همکاری کنند. در این جبهه، رهبری می‌تواند به دست بورژوازی ملی، خرد بورژوازی انقلابی و یا پرولتاریا باشد." (پرسش و پاسخ ۶، صفحه ۸)

در ترکیب فوق فقط خود امپریالیست‌ها نتوانسته‌اند به مقام رهبری مبارزات ضد امپریالیستی خلق‌ها ارتقا پیدا کنند. خوب، رفقا شما برای نمونه حتی یک کشور را نام ببرید که زیر رهبری بورژوازی ملی نتوانسته باشد با امپریالیسم به معنی قطع تام و تمام وابستگی و بریدن امکانات غارت آن‌ها به پیروزی رسیده باشد. هر نوجوان مکتب‌خوانده‌ای امروز می‌فهمد که قطع نفوذ و مطامع امپریالیسم فقط در کشورهایی به طور کامل میسر است که دارای برنامه‌ریزی اقتصاد سوسیالیستی باشد. نفوذ امپریالیسم در کشورهای عقب مانده، شبکه وسیعی از آلودگی‌های سرطانی در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را توأم می‌گستراند که فقط با

انقلاب سوسیالیستی می‌توان آن را جراحی کرد و چنین است که احزاب طراز نوین طبقه کارگر در جهان امروز وظایف بسیار دشواری در تطبیق خویش با شرایط نوین مبارزه با نفوذ بی‌حد گسترده امپریالیست‌ها دارند. در بخش عمده، قاطعیت و پی‌گیری، وقت‌شناسی انقلابی و قدرت کامل تجزیه و تحلیل موقعیت اجتماعی از مبرم‌ترین خصال یک حزب طراز نوین طبقه کارگر است. چنین مطلبی به شکلی انکارناپذیر روشن می‌کند که حل معضلات جوامع عقب مانده، به اقدام قاطع سوسیالیست‌های انقلابی نیازمند است. درک این مطلب البته برای رفیق دبیرکل هم‌چندان دشوار نیست:

”اما این که آیا کشوری می‌تواند زیر رهبری خرد مبورژوازی به سوسیالیسم برسد. البته ما به این سؤال جواب منفی می‌دهیم زیرا برای گذار به سوسیالیسم، رهبری طبقه کارگر در جنبه متحد خلق ضروری است. (پرسش و پاسخ ۶، صفحه ۸۴)

چرا خواننده یا شنونده فوراً نباید این سؤال به ذهنش خطور کند که: رفقای کمیته مرکزی، شما که چنین تصریح می‌کنید چه طور رهبری جنبه متحد خلق را همه جا در شعارهای رسمی خود به خرد مبورژوازی مجهول‌الهویه از قماش کارگردانان فعلی حکومت واگذار می‌کنید. آیا رهبری حزب ما، رهبری حزب طبقه کارگر نیست یا ما اصولاً خیال این که به سوی سوسیالیسم برویم را نداریم؟ پاسخ سؤال ما درست در دنیال چند سطر بالا آمده است:

”ولی امر رهبری طبقه کارگر در شرایط کنونی و آینده جهان، بغرنج‌تر از آن است که در سی سال پیش، بیست سال پیش و حتی ده سال پیش مطرح بود.“ (همان جا، همان صفحه)

بسیار خوب این شرایط کنونی و آینده (!!!) جهان مگر چه گونه است که این همه کار به دست گرفتن رهبری را برای طبقه کارگر مشکل نموده است:

”در جهان یک روند پرشتاب تغییر بازگشت‌ناپذیر تناسب نیروها به سود سوسیالیسم، یعنی به سود مواضع جهانی طبقه کارگر و به زیان امپریالیسم، یعنی مواضع سرمایه‌داری انحصاری و سرمایه‌داری وابسته به آن در جریان است. این تناسب نیروها و تغییر پرشتاب آن، بر همه جنبش‌های رهایی بخش ملی سراسر جهان هر روز بیش‌تر و عمیق‌تر اثر می‌گذارد و جنبه‌های مترقی،

یعنی خلقی و توده‌های و کارگری آن‌ها را تقویت می‌کند." (همان جا ، همان صفحه)

ملاحظه می‌کنید رفقا ، لفاظی محض . چون در جهان همه چیز با روندی پرشتاب به سود سوسیالیسم در حرکت است . همه می‌توانند از این شتاب سود ببرند جز خود سوسیالیست‌ها !!!؟! تئوری‌پردازان چنین قانونمندی‌های من درآوردی را بلند کنید و بگذارید بر رأس جنبش‌هایی چون ویتنام ، لائوس ، کوبا ، آنگولا ، اتیوپی ، یمن و افغانستان بر سر آن خلق‌ها همان می‌آورند که بر سر ما آمده است . هیچ تردید هم ندارد . زیرا مگر نه این که این حکم خودمان است :

"جنبش انقلابی می‌تواند قاطع ، پی‌گیر و پرولتاریایی عمل کند ، مانند آنچه که در اتیوپی و افغانستان صورت گرفته است ."
(پرسش و پاسخ ۴ ، صفحه ۲۲)

خوب همه این "اگرد و کرسیاسی" و از این خانه به آن خانه‌پریدها ظاهراً "تاکتیک" است . این همان تاکتیکی است که دیگران لابد الفبایش را هم نخوانده‌اند . و اگر بنی‌صدر ، کاندید "حزب توده ایران" برای مجلس خبرگان می‌شود کاملاً از سر تصادف است و ما به هیچ وجه تحت تأثیر "شگردها"ی ایشان قرار نگرفته‌ایم . شما رفقا سری به پرسش و پاسخ شماره ۱۰۶ منتشره در خردادماه سال ۱۳۵۹ بزنید . در این جزوه ، ما به مسائلی جواب داده‌ایم که مربوط است به ۴ تا ۶ ماه قبل . به تاریخ زیر پاسخ‌ها در آن جزوه رجوع کنید ، ۱۵ اسفند ، ۸ دی ماه و ۱۰۰ این صاف و ساده یعنی عقب کشیدن خود از طرح مسائل ضروری انقلاب در زمان لازم خود . سؤال این است که ما به سود چه کسی خود را کنار کشیده‌ایم؟

خوب ، رفقا صحیح‌تر این است که این بحث را همین جا قطع کنیم و دنبال‌گیری آن را به کنگره واگذار نماییم . اما کاملاً ضروری است دریایان ، این سخن‌لنین را به یاد داشته باشیم که :

"هیچ حزبی را نمی‌توان برحسب ادعاها ، شعارها و برنامه‌اش شناخت ، بلکه باید دید در عمل چه می‌کند ."

پی‌آمد منطقی همهٔ نابسامانی‌های "تاکتیکی" در برخورد کمیتهٔ مرکزی با مسائل پس از انقلاب ایران، به صورت یک نوع "هاج و واجی" سیاسی در کردستان بروز کرده است. آنچه ما دربارهٔ کردستان گفته و نوشته و انجام داده‌ایم در واقع حرکتی است "عصارانه" گرد یک موضوع بی‌هدف، که در آن با هیچ رمل و اسطرلاب و هیچ استعداد داهیانۀ سیاسی نمی‌توان دریافت که ما کدام سمتی هستیم و با مسئله چه برخوردی داریم: "به این ترتیب، اکنون برای ما مسئلهٔ اساسی عبارت است از پیروزی مجموعهٔ انقلاب دموکراتیک و خلق میهن ما علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی. اگر این مسئلهٔ اساسی حل نشود، حل مسئلهٔ کرد یا مسئلهٔ ملی به طور کلی، محال است. این مسلم است که مسئلهٔ ملی در چارچوب یک جامعهٔ بورژوایی و وابسته به امپریالیسم قابل حل نیست. چرا؟ زیرا مسئلهٔ ملی دارای محتوای دموکراتیک است و تنها در جامعه‌ای که دارای محتوای دموکراتیک واقعی — و نه دموکراسی بورژوایی — باشد، می‌تواند حل شود. این محتوای دموکراتیک واقعی، در کشور وابسته‌ای مانند ایران، بدون شک ضد امپریالیستی است. پس، در یک جامعهٔ وابسته به امپریالیسم حل مسئلهٔ ملی، حتی به معنی محدود آن، غیرقابل تصورات است. دولت وابسته به امپریالیسم در شرائط ایران، تنها می‌تواند یک دولت دیکتاتوری باشد. در این شرایط، خلقی را که انقلابی و ضد امپریالیست است، تنها با سرنیزه می‌توان خفه کرد و نیروی متمرکزی که متکی بر سرنیزه باشد، هرگز حق دموکراتیک یک خلق یا خلق‌های گوناگون ایران را تأمین نخواهد کرد. این یک امر

محال و غیر ممکن است. در هیچ کجای تاریخ، چنین پدیده‌ای
مشاهده نشده است. (پرسش و پاسخ ۸، صفحه ۷)

چه مقدار طول کشید تا به چنین نتیجه قطعی و حکم قانونمند تاریخی
دست یابیم؟ بیش از يك سال. آیا چنین حکمی چه مقدار همه تئوری‌ها
و موضع گیری‌های خوش قلبانه ما را در مقابل خرد بورژوازی به آب
می‌شوید؟ تقریباً همه را. اما چه کسی پاسخ گوی این مطلب است که ما
در ك فوق را از ابتدا داشته‌ایم و بیان نمی‌کردیم و یا بر طبق اوضاع و
احوال به آن رسیدیم؟ تجربه نشان می‌دهد که هیچ کس. ببینیم واقعا
ما چه "معلق واروهای سیاسی" حیرت انگیزی را اجرا کردیم تا سرانجام
به همان شعار مشخص حزب دموکرات کردستان رسیدیم: "دموکراسی
برای ایران، خود مختاری برای کردستان". اصولاً عمده اشتباهات ما
در باره کردستان از همین عدم درك نیروهای مترقی و نقش آن‌ها در
حوادث کردستان ناشی می‌شود:

"مسئله‌ای که باید به آن توجه داشت این است که طبقه کارگر به
ویژه در کردستان، هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی، بسیار
ضعیف است. اکثریت مطلق و سنگین زحمتکشان کرد را دهقانان
و خرد بورژوازی تولید کننده شهری تشکیل می‌دهند. اگر از
مقطع ترکیب طبقاتی ایران نیز نگاه کنیم، غیر از سیستان و بلوچستان،
شاید کم‌تر ناحیه‌ای پیدا شود که در آن، بخش کارگری این قدر
ناچیز باشد. البته کرمانشاه و مناطق اطراف آن از این قاعده
مستثنی است، اما در سایر بخش‌های اساسی کردستان مسئله
از همین قرار است که گفتیم. بنابراین، در مناطقی مانند کردستان،
يك حزب دموکرات اصلاً پایه‌ای جز این نمی‌تواند داشته باشد.
البته حزب دموکرات کردستان خود را طرفدار سوسیالیسم علمی
معرفی می‌کند. بسیاری از احزاب متکی به قشرهای زحمتکش خرد
بورژوازی، به طور کلی می‌توانند طرفدار سوسیالیسم علمی باشند
و این جهان بینی را برای خود برگزینند. اما باید دید در عمل
چه می‌کنند؟ آیا واقعا دارای يك روش متکی به سوسیالیسم علمی
هستند، یا روشی که برگزیده‌اند، خلاف آن است؟ اصولاً ادعای
صرف و مثبت يك رشته نظریات در برنامه، نمی‌تواند تعیین کننده
ماهیت يك حزب باشد. (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۲۷)

مطلب بالا به اصطلاح پاسخی است زیر عنوان "ماهیت حزب دموکرات

کردستان". این پاسخ در واقع يك "فال بينی سیاسی" است. در آن همه طور اظهار نظری یافت می شود. اما بالاخره بیرون کشیدن ماهیت حزب دموکرات کردستان از میان این آشوب کلمات، آسان تر از اطمینان به آینده تابناک پرخطری نیست که طالع بین به شمتالین می کند. حزب دموکرات کردستان، يك طرف مهم برخورد های کردستان است. خوب چه طور ممکن است در حالی که، اصولاً نمی توان در مقابل حزب دموکرات کردستان لا اقل يك نظریه روشن داشته باشیم در مقابل حوادث کردستان چنین نظریه ای را به دست آوریم؟ این است که مثل محاصره شدگان از هر طرف تیر در می کنیم. گاه به این سو، گاه به سوی دیگر:

"خلق کرد، مانند خلق های دیگر، مایل است اداره امور خود را در چارچوب ایران واحد به عهده بگیرد. به زبان خود بنویسد و بخواند، فرهنگ خود را تکامل بخشد و سرنوشت خود را در محل و در چارچوب سیاست عمومی کشور، که مجموعه خلق های ایران از راه دموکراتیک آن را انتخاب خواهند کرد، به دست گیرد. این خواست عادلانه ای است و حزب توده ایران از نخستین روز تأسیس، آن را شعار خود قرار داده و در راه تحقق آن مبارزه کرده است. اما از طرف دیگر ما همیشه تذکر داده ایم که عوامل دیگری نیز از این خواست به حق خلق کرد سوء استفاده کرده است."

(پرسش و پاسخ ۳، صفحه ۹۶)

معلوم می شود چنین روزی هم بوده است که ما از حرکت عمومی خلق کرد در جهت به دست آوردن حق خود مختاری دفاع کرده باشیم ولی متذکر شده ایم که عواملی دیگر (سیا، موساد، ارتجاع، نیروهای وابسته به رژیم قبل) نیز می خواهند از این درخواست به حق خلق کرد سوء استفاده کنند. آیا این عوامل چه کسانی هستند:

"ما هرگز سازمان چریک های فدایی خلق و حزب دموکرات کردستان را عامل سیا ندانسته ایم، اما با صراحت تمام گفته ایم که امپریالیسم، سیا، ساواک و موساد در کردستان توطئه می کنند و می کوشند تا مانع از آن شوند که خط فاصل میان آنها و نیروهای خلق، که دارای خواست های قانونی است روشن شود." (پرسش و پاسخ ۳، صفحه ۲۶)

آیا روشن است. هر عقل سلیمی چنین نتیجه گیری می کند که خلق کرد، پس از پیروزی انقلاب، به حق خواستار خود مختاری است. این کمترین توقع و

انتظار خلق کرد از جامعه پس از انقلاب است. خلق کرد به حق نمی تواند به مواعید بی پشتوانه دل خوش باشد. هرگوشه سرزمین کردستان، بانسانها از پدران، برادران و کسان به خون خوابیده، پیوسته یاد آوری می کند که وام آزادی ستانده شود و این کار باید هرچه زودتر و در اولین فرصت مناسب صورت گیرد. چه کسی در تاریخ ۵۰ ساله مسئول ایستادگی در مقابل حقوق ملی کردستان بود؟ مجموعه سلسله پهلوی. انقلاب ضد استبدادی کشور ما چه چیز را قلع و قمع کرد؟ مجموعه سلسله پهلوی را. چه کسانی بیشترین حقانیت را می طلبند؟ کسانی که از طرف سلسله پهلوی زیر فشار بوده و از جمله خلق کرد. پس آنچه که در کردستان پیش آمده واکنش طبیعی و منطقی ملت تحت ستم کرد بوده است. نمایندگان درخواست به حق کردها به تصریح خود ما، حزب کردستان و شاخه چریک های فدایی در کردستان است:

”... ما معتقدیم که حزب دموکرات کردستان و سایر نیروهای مترقی خلق کرد، (تلوخا یعنی چریک های فدایی خلق) می بایست بی درنگ در برابر جریانات پاوه موضع گیری درست می کردند...“ (پرسش و پاسخ ۶، صفحه ۱۵)

اما آیا تا همین حد هم در اظهارات خویش ثابت قدمیم؟
”خوب، این دید کوتاه بینانه و نادرست نسبت به مسائل اجتماعی کنونی ما و نسبت به جهانی که هنوز نیروهای امپریالیستی بخش بزرگی از آن را تشکیل می دهند. این گروه های حادثه خور را به سوی گرایش هایی می کشاند که در هر جامه ممکن است، ترق و تروق راه بیندازند: در ترکمن صحرا مسئله ارضی، در انزلی مسئله ماهی گیری، در بوشهر مسئله اخراج آموزگاران و در هرگوشه های هر مسئله ای را به جنگ مسلحانه تبدیل کنند. در کردستان که دیگر زمینه آماده است و به (هر) بهانه ای می توان تیر خالی کرد و نارنجک پرتاب کرد و دست به این قبیل کارها زد. این آتش بازی تفریح و کارهای کاملاً بیچگانه.“ (پرسش و پاسخ ۶، صفحه ۱۹)

خوب، این آواری است که یکباره بر سر همه نظریات قبلی خود فرو می ریزیم. بر طبق نوشته فوق، در کشور ما هیچ حادثه مهمی در زمینه های یاد شده اتفاق نمی افتد. نه آموزگاران اخراج می شوند، نه مسئله ارضی هست و نه حقوق ملی. ”همه بهانه است و ”زمینه آماده“ برای تق و توق البته در صورتی که طرف مشکلات، دیگران باشند و گرنه اخراج يك آموزگار

توده‌های می‌تواند به نوشتن مقاله‌ای در روزنامه مردم شماره ۵۷۴ منتهی شود. یا می‌توانیم برای دفاع بی‌دلیل دیگری از همان آموزگار (فریدون تنکابنی) نامه سرگشاده‌ای به طول و عرض نیم صفحه روزنامه مردم چاپ بزیم.

نقل قول فوق بخشی از مقاله‌ای است که در آن عوامل "مشخص و شناخته شده" درگیر در مسئله کردستان را چنین بررسی می‌کند:

۱- خلق کرد، که واقعا خواستار پایان دادن به محرومیت‌های ملی است که در چندین دهه ساله اخیر، به ویژه در کردستان، بسیار شدید بوده است. ۰۰۰ و حزب ما بلندگوی خواست‌های آن بوده است؛

۲- حادثه جویان و آتش افروزان که شاید پاره‌ای از آن‌ها با امپریالیسم نیز در رابطه نباشند، ۰۰۰ ما فریب این آرامش را نخوردیم و همواره تأکید کردیم که هنوز جهت اصلی مبارزه ما، مبارزه علیه امپریالیسم آمریکاست. ۰۰۰ در کردستان که زمینه آماده است و ۰۰۰

۳- ضد انقلاب، عامل دیگری است که بسیار مهم و مؤثر است و پایه‌های نیرومندی در کردستان دارد. ۰۰۰ این نیروها، پس از انقلاب دست نخورده باقی ماندند. ۰۰۰ ساواکی‌ها، ضد انقلابیون، افسران گارد سابق، سرهنگ علیا و ۰۰۰ پالیزیان و غیره. ۰۰۰

۴- نیروهای مختلط راستگرایان افراطی و ضد انقلاب درد دستگاه مرکزی دولتی، عامل دیگری است که طرفدار زد و خورد و ایجاد برخورد میان ملت‌هاست. ۰۰۰ یکی راستگرایان افراطی که درست مانند شاه می‌خوانند هرگونه حرکتی را در جهت به دست آوردن حقوق ملی سرکوب کنند. ۰۰۰

از سوی دیگر، همین ترکیبی از سازمان انقلابی زحمتکشانشان کردستان (کومله) و آن گروه ارتش آزادی‌خواه ایران. ۰۰۰ این چهار عامل که برشمردیم، در کردستان با یکدیگر درآویخته‌اند. بغرنجی و پیچیدگی بحران کردستان نیز ناشی از همین درآمیختگی است. (پرسش و پاسخ ۶، نقل به اختصار از صفحات ۱۸ و ۱۹ و ۲۰)

ببینید ناگهان معجزه اتفاق می‌افتد و همه نظریات قبلی ما دود می‌شود. دیگر اصلا نیروهای مترقی خلق کرد در تقسیم بندی ما وجود ندارند. یکی خلق کرد است که خیلی استادانه توضیح داده شده که

یعنی طرفداران حزب توده ایران. بعد آتش افروزان که همان دموکرات ها و چریک ها هستند و بعد ضد انقلاب که ساواکی ها و افسران گاردی ها و پالیزیان و غیره و بعد نیروهای مختلط راستگرایان که عناصر افراطی درون دستگاه مرکزی دولتی و کومله ای ها محسوب می شوند. حقوق ملی خلق کرد تبدیل می شود به "زمینه آماده" و نیروهای مترقی طالب این حقوق، کسانی که به هر بهانه "تیر خالی می کنند"، نارنجک پرتاب می کنند و آتش بازی و کارهای کاملاً بچگانه "انجام می دهند". چرا یکباره چنین می شود؟ برهیچ کس آشکار نیست بس که مرکزیت حزب توده ایران، دموکراتیک و توده ای است. آیا واقعا باید نوشت:

"می توانیم بگوئیم بسته به این که صبحانه چه خورده باشند موضع گیری سیاسیشان تغییر می کند، حلیم خورده باشند، یک جور می شود، شله زرد خورده باشند، جور دیگر..." (پرسش و پاسخ ۸، صفحه ۳۵)

چنین "چشم بندی های سیاسی" که ناگهان کیوتر را به خرگوش و خرگوش را به افعی تبدیل می کند ما را به چه سرابی می رساند:

"شما می بینید، الان هیچ روزنامه ای یا هیچ نشریه ای نیست که به نحوی از انحاء با حزب توده ایران مشغول نباشد. البته ۹۸ درصد شان هم به حزب توده ایران فحش می دهند. از فحش های رکیک گرفته تا انتقادهای سیاسی خیلی ظاهراً صلاح (لابد نظیر این دفترچه) چرا؟ برای این که به این پدیده سیاسی وزن و اهمیت می دهند." (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۳۲)

آیا هیچ توده ای یافت می شود که خواستار چنین وزن و اهمیتی باشد؟ به این قیاس برای آمریکا در ایران امروز می توان به اندازه کوه اورستی وزن و اهمیت قائل شد. رفقا اهمیت در این است که به جای این شگردها من درآوردی سیاسی به تیراز روزنامه مردم اهمیت بدهید که خودتان لابد می دانید از اوائل انقلاب تا به امروز چه تغییری کرده است. آدم حاج و واج می ماند که پس این همه که چپ و راست به ما می پیوندند چه ارگانی را مطالعه می کنند:

"شما همین روزها خواهید شنید (که نشنیدیم) که یکی دیگر از گروه های وابسته به سازمان چریک های فدایی خلق، در یکی از شهرستان ها، به حزب توده ایران خواهند پیوست. خواهید شنید! ما دیگر احتیاجی نداریم که کسی را بفرستیم توی آن ها.

افراد یا صلاحیت خود سازمان، کسانی که عیناً مسائل انقلابی را درک می‌کنند، به سوی حزب ما روی می‌آورند." (پرسش و پاسخ ۶، صفحه ۲۷)

باری، هنوز مرکب تقسیم‌بندی جدید، در کردستان خشک نشده که در جای دیگر چنین می‌خوانیم:

"به اعتقاد ما، خلخالی در کردستان دچار اشتباه جدی شد و کاش او این اشتباه را نمی‌کرد. ولی اشتباه او در کردستان و حتی اشتباهات و یا خطاهای جدی‌تر احتمالی در آینده نمی‌تواند بر روی خدمات او در دشوارترین مرحله انقلاب خط بطلان بکشد."

خوب، کدام اشتباه؟ در کردستان نیروهای آتش افروز در جهت منافع امپریالیست‌ها تقویت و توق می‌کرده‌اند و خلخالی نیز سر جای شان نشانده است. اگر این‌طور نیست پس خلخالی در سرکوب نیروهای مرفقی در کردستان دچار اشتباه شده است. بالاخره یکی پیدا شود و این معمای پیچیده را حل کند.

سرگردانی‌های ما درباره کردستان سرانجام ما را به همان جایی رسانده است که تاکنون در همه برخورد هایمان به آن رسید ه ایم: برجسب زدن، عامل بیگانه شناختن و آنچه‌ان که امروز مد است: ضد انقلاب قلمداد کردن:

"... زیرا این واقعیت روشن می‌سازد که مسئله کردستان مسئله امروز و دیروز و بیست سال و سی سال قبل نیست، بلکه مسئله‌ای است دارای ریشه‌های عمیق تاریخی و از احتیاجات می‌رم توده‌های وسیع خلق کرد سرچشمه می‌گیرد. بسیاری از ناظران بر حوادث در این نظر متفق القولند که مسئله کردستان به مراتب عمیق‌تر از آن است که بتوان علت آن را تنها با تأثیر تحریکات ضد انقلاب توضیح داد ... (اعلامیه کمیته مرکزی ۶ شهریورماه ۱۳۵۸)

و در پایان همان بیانیه پیشنهاد می‌کنیم:

"خلاصه آن که ما به دو طرف پیشنهاد می‌کنیم بید رنگ و همزمان به عملیات نظامی پایان دهند و آمادگی خود را برای مذاکره و یافتن راه حل سیاسی و مسالمت‌آمیز مسئله کردستان اعلام دارند."

مذاکره برای یافتن راه حل سیاسی و مسالمت آمیز مسئله کردستان
برای رسیدن به هدف های مبهم زیرین است:

۱- تأمین خواست های به حق و مشروع مردم کردستان در زمینه
پایان دادن به محرومیت های ملی

۲- تأمین اتحاد همه نیروهای راستین انقلابی برای ریشه کن
ساختن عوامل امپریالیسم، به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، صهیونیسم،
ارتجاع و رژیم پهلوی در منطقه کردستان ...»

در آن زمان جنگ در کردستان دو سمت مشخص داشت: جمهوری
اسلامی ایران در یک سوی نبرد و حزب دموکرات و چریک های فدایی در
سمت دیگر. در همان زمان حزب دموکرات به عنوان نیروی عمده نبرد با
دولت جمهوری اسلامی غیرقانونی شناخته شد. ما در بیانیه فوق آن ها
را یک طرف مذاکره برای تأمین خواست های به حق و مشروع مردم کردستان
شناخته ایم و نوشته ایم که دولت باید " ... به جای اعزام نیرو و فانتوم و
هلیکوپتر به منطقه کردستان، با طرف مقابل وارد مذاکره شود. ... پس
هیچ ابهامی که حزب دموکرات و چریک ها را جدا از جبهه ضدانقلاب
در کردستان می دانسته ایم وجود ندارد. و در همان موقع حتی بروز نبرد
در کردستان را " ... تنها تأثیر تحریکات ضدانقلاب " دانسته ایم بلکه
تلویحا معلول این آرزوی برآورده نشده دانسته ایم که " ... خلق کرد از
صمیم قلب آرزوی آن را داشته و دارد که اولین حکومت ایران، که برای
نخستین بار در تاریخ، زنجیرستم ملی را از گردن وی برداشته، حقوق ملی
وی را تأمین خواهد کرد. " (همان اعلامیه) و بالاخره باتکیه به فاکت هگا
فوق خواستار " تأمین اتحاد همه نیروهای راستین انقلابی (یعنی به زعم
ما هر دو سمت نبرد در کردستان) برای ریشه کن ساختن عوامل امپریالیسم ... " شده ایم.
کادر رهبری حزب دموکرات در کردستان از آن تاریخ تا کنون
هیچ تغییری جز انشعاب اقلیت طرفدار حزب توده نکرده است. رهبران
حزب دموکرات کردستان مورد خطاب ما در آن زمان همان هائی هستند
که امروز ناگهان چنین معرفی می شوند:

" ... آیا چریک ها مفهوم توبه گرگ را درک نمی کنند؟! البته
قاسملو گرگ نیست. او عامل بعث عراق و امپریالیسم آمریکاست،
که آگاهانه برای تأمین منافع ویژه اربابان سرمایه و جنایت کاران
انحصارات بین المللی، به حزب توده ایران، اردوگاه سوسیالیسم
و انقلاب ایران دست آورد های آن نفرت می ورزد و برای احیای

منافع اربابان خویش می‌درد، به خون می‌کشد و بیرون می‌کشد.
چریک‌ها قریب مگر چنین گرگی را خورده‌اند ۰۰۰ (مردم شماره
۳۱۵-۴)

در انبار خصوصی رهبران حزب ما، بسیاری برچسب‌های از قبل آماده
شده وجود دارد کافی است از آن‌ها در مورد مشی و کارهایشان توضیح
بخواهی دست می‌کنند و فی‌الغور و برحسب تصادف هر کدام که به دستشان
افتاد به پیشانیت می‌چسبانند ۰

بالاخره هم وقتی هیچ طرفی نصیحت‌های ما را گوش نمی‌کند و جنگ
در کردستان ادامه می‌یابد و در این میان دو نفر از هواداران ما را در
سنندج خون‌آلود دستگیر می‌کنند، چنین می‌نویسیم:

”ما خواهان آن هستیم که اعضا و هواداران حزب توده ایران،
که بی‌دلیل و بی‌گناه دستگیر شده‌اند، هر چه زود تر آزاد شوند ۰“
(مردم، شماره ۲۲۲، ۹ اردیبهشت ۵۹)

آیا چه کسانی در درگیری‌های سنندج گناه‌کارند که ما در قبال آن‌ها
بی‌گناهیم؟ شرم‌آور نیست؟! آیا اصولاً می‌توانید به این پرسش پاسخی
دهید که لکه سیاه دیگری که باز هم دست‌آویز قرار نگیرد، بر قبیای
توده‌ای‌ها ننشاند ۰

رفقای کمیته مرکزی، تأکید می‌کنم که کنگره را تشکیل دهید ۰ وظیفه تاریخی
شما در جهت تعمیق جنبش مترقی مردم ایران چنین الزامی را در دستور
روز قرار داده است ۰ بگذارید با نقل قولی دیگر این بخش را هم پایان
دهم:

”۰۰۰ یک جریان درست انقلابی، در هر لحظه‌ای که ضرورت
حکم کند، بی‌درنگ سیاست خود را تغییر می‌دهد ۰ زیرا درمی‌یابد
که سیاستش اشتباه بوده و باید آن را عوض کند ۰ ادامه دادن
یک شیوه یا راه حل نادرست، آسیب فراوانی به جنبش انقلابی
وارد می‌سازد ۰ (پرسش و پاسخ ۶، صفحه ۱۶۶)

س: با درود فراوان به حزب طبقه کارگر ایران، سئوالی داشتم که اگر پاسخ بدهید، خیلی متشکر می شوم. حزب توده ایران اتحاد جماهیر شوروی را کشوری سوسیالیستی می داند. آیا می تواند بگوید چرا این کشور از ولی عهد سابق ایران استقبال کرد و اصولاً آیا یک کشور سوسیالیستی چنین عمل می کند؟ با تشکر (یکی از هواداران حزب)

ج: من نمی دانم کسی که این سؤال را کرده واقعاً هوادار حزب است یا قصد او کشاندن ما به این بحث بوده است. با وجود این، برای این که نشان دهیم به هر پرسشی، با هر انگیزه ای، اگر به روشنگری یاری دهد، پاسخ می دهیم و در برابر آن طفره نمی رویم. به طور خاص به این پرسش پاسخ می دهیم. البته این سؤال، هم می تواند خیلی صادقانه نوشته شده باشد، و هم بسیار موزیانه. (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۳۰۴)

و یا:

س: آیا طرفداری بورژوازی لیبرال از چریک های فدایی خلق، دلیل انطباق خط این دو جریان بر یکدیگر است؟ در این صورت آیا می توان طرفداری رادیو بی بی سی رادردوران انقلاب از خمینی، دلیل انطباق خط خمینی بر خط این رادیو دانست؟ (یک هوادار حزب توده ایران)

ج: البته فکر می کنم امضای زیر این سؤال کاملاً درست نباشد، زیرا سؤال کمی بودار و انحرافی است. اما - خوب، می پدیریم که یک هوادار حزب توده ایران باشد. (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۴۰۲)

س : چرا حزب توده^۶ ایران در مورد جنایاتی که ارتجاع و ضد انقلاب در ترکمن صحرا انجام می دهد، سکوت می کند؟ چرا در این مورد يك تحليل کلی و روشنگر ارائه نمی دهد، اما در رابطه با حمله به کتابخانه ها که تلفات جانی هم ندارد، در روزنامه^۶ مردم مطلب می نویسد و به ارزیابی می پردازد؟ در حالی که بهترین فرزند آن خلق ترکمن - از جمله چهارتن از اعضای سازمان چریک های فدائی خلق - قتل عام می شوند، آیا به جا است که در روزنامه^۶ مردم از مبارزه^۶ به اصطلاح ضد فئودالی آقای خلخالی که خود آتش افروز اصلی ماجرای گنبد است، مطلب چاپ شود؟ چرا حزب ، زمانی هم که ترور چهارتن از اعضای سازمان چریک های فدائی خلق را محکوم می کند، يك کلمه از ترکمن بودن آن ها سخن نمی گوید؟ آیا نمی خواهد باور کند که این چهارتن از مبارزان ترکمن و مورد تأیید خلق ترکمن بوده اند؟ (از دوستان حزب)

ج : البته فکر می کنم که امضای این نامه باید تصحیح شود. قاعدتا باید از دوستان "سازمان چریک های فدائی خلق" باشد که اشتیاهای نوشته شده است "از دوستان حزب" ! (پرسش و پاسخ ۱۰، صفحه ۲۲۶)

... و چند نمونه^۶ دیگر.

خوب، در جمع، بهتر و بیش تر از این نمی توان کسی را گوش مالی داد . چنین سؤال کننده های که غالبا جوان است پس از دریافت چنین پاسخی بلافاصله احساس شرمندگی می کند. هرگاه پس از این بخواهد سؤالی بکند باید ببیند "مودیان^۶"، "انحرافی" و خلاصه "فضولانه" نباشد. او دیگر پس از این خود را دست و پا چلفتی و فاقد پرنسیب و دانش لازم يك هوادار حزب (که لابد خدادادی است) احساس می کند. چنین است نمونه های کوچکی از انبوه فاکت های عظیم تاریخی که بر طبق آن مرکزیت ما مفهوم سانترالیسم دموکراتیک را نمی داند . چنین برخوردی با سؤالات، به مفهوم روشن این است که هیچ هواداری حتی حق دادن سؤالی که يك میلی متر با جریان حاکم بر حزب تطبیق نکند را ندارد.

بیش تر از ۱۰ جای ۱۰ شماره^۶ پرسش و پاسخ تصریح شده است که دشمنان از همه سو بر علیه ما سمپاشی کرده اند و می کنند . خوب طبیعی

است يك هوادار حزب، كه مسلماً متعلق به نسل پس از ۲۸ مرداد است
(c) ketabton.com: The Digital Library
ذهنش از انبوه سؤالات تزريقى ساواك، شاه و سازمان‌هاى ضد شوروى و
ضد سوسياليزم - كه هنوز هم يكه‌تازند - لبريز باشد. او براى پيوستن به
حزب ترديد‌هاى فراوانى ناشى از همين ابهامات دارد. اين ترديد‌ها
را بايد با كار مستمر و برخورد دوستانه و منطقي و شناخت حقايق اصلاح
کرد، نه با شك و تحقير و برخورد‌هاى "قلدرانه" و رئيس مآبانه.
جالب اين‌جا است كه يكي از پاسخ‌هاى ما به اين رفقاى جوان چيزى
است بدتر از سمپاشى دشمنان:

"... رعایت قواعد و قوانین مربوط به این مناسبات از سوى
کشورهای سوسیالیستی، گاه چنان اشکالی به خود می‌گیرد كه
اگر این دوست ما بشنود شاخ درخواهد آورد كه ينك كشور
سوسیالیستی، اگر براى پيروزى سوسياليسم، گسترش آن در جهان
و مبارزه عليه امپرياليسم لازم باشد، دست به چه كارها و تلاش‌ها
خواهد زد." (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۳۴)

خوب مگر دشمنان ما چه می‌گویند؟ می‌گویند كشورهای سوسياليستى
براى منافع خود به هركارى و از جمله سازش با امپرياليسم تن خواهند داد
و شما رفيق دبيراول، باچنين بيانى، كه از سر لفاظى است به همه اين
اراجيف صورت رسمى داده‌ايد. چنين بيانى مى‌تواند دست‌آويز دشمنان
كشورهای سوسياليستى و به ويژه هواداران مودى ساخت و پااخت به
اصطلاح دو ابر قدرت قرار گيرد كه بوق را بردارند و بدمند كهديد
كيانورى هم گفت: پشت پرده روابط ابر قدرت‌ها چيزهائى مى‌گذرد كه اگر
كسى بشنود شاخ درخواهد آورد!

امروز پس از ۴۰ سال، حزب ما هنوز در يخش عمده به وسيله بنیان
گذاران آن اداره مى‌شود. و شايد به همين دليل است كه هيچ سند
رسمى كه اين همه ابهام را كه در هرفراز و نشيب بر ابهام قبلى افزوده
شده و هنوز افزوده مى‌شود، حداقل در نكات برجسته روشن سازد، منتشر
نشده است. لنين مى‌گويد:

"... به وسيله تحليل اشتباهات روز گذشته است كه ما ياد
می‌گیریم از اشتباهات امروز و فردا احتراز كنیم." (مآ ۰ جلد ۲۶
صفحه ۳۳)

چه كسى از حزب ما، تحليل اشتباهات روز گذشته را خواسته، ما
هنوز دل خوشيم كه شايد روزى مسائل ۲۵ سال گذشته بررسى و تجزيه

و تحلیل شود :

”... خوب، دوستان عزیز! روزی که تاریخ حزب به طور کامل روشن شود، نشان خواهد داد که حزب ما در زمان‌های مختلف، به روش‌های گوناگون و با تمام نیروی خود در جهت سرنگونی رژیم شاه کوشیده است.“ (پرسش و پاسخ ۷، صفحه ۲۰)

این وعده‌ای است که دربارهٔ مبارزات حزب بر علیه شاه در ۲۵ سال گذشته داده می‌شود. ملاحظه کنید ما آن قدر پنهانیم که بدیهی‌ترین مسئله، یعنی مبارزهٔ حزب توده با شاه هنوز باید برای خلق‌روزی روشن شود! مقصر این وضع چه کسی است؟ جز مرکزیت. لنین می‌گوید :

”... همهٔ امور حزب را، همهٔ اعضای حزب، مستقیماً یا به وسیلهٔ نمایندگان، با حقوق مساوی و بدون هیچ استثنائی اداره می‌کنند، و در ضمن همهٔ مسئولین، همهٔ سازمان‌های حزبی، همهٔ مجامع رهبری، انتخابی، جواب‌گو و قابل تعویض هستند.“ (م. آ. جلد ۱۱، صفحه ۳۴۹)

آیا دقت می‌کنید؟! این آن چیزی است که لنین می‌گوید و این نمونهٔ آن چیزی است که در حزب ما گذشته و می‌گذرد :

”... ما شهریار را در سال ۱۳۳۹ به علت نداشتن صلاحیت سیاسی و عدم اعتماد، از حزب اخراج کردیم. بعد، به علت تغییراتی که در کادر رهبری حزب رخ داد، تمام تشکیلات داخل کشور در دست رفیق رادمنش متمرکز شد. البته او یک رفیق کمونیست وفادار است ولی چون از نظر تشکیلاتی بی‌تجربه بود فرب شهریار را خورد.“ (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۲۴)

ملاحظه می‌کنید این همهٔ به اصطلاح تحلیل ماست برای تودهٔ حزبی از به اصطلاح اشتباهی که پی‌آمدش را چنین ارزیابی می‌کنیم :

”... باید اذعان کنیم که این موفقیت دشمن کاری‌ترین ضربه را در تاریخ حزب به ما وارد ساخت.“ (سی و هشت سال مبارزه، صفحه ۱۹)

و یا :

”و به این ترتیب، پس از یک دوران ده‌سالهٔ فعالیت حزب، نه تنها از سازمان‌های حزبی چیزی باقی نماند، بلکه ضربهٔ بسیار شدیدی نیز به حیثیت حزب ما وارد آمد. زیرا پس از فاش شدن ماجرای شهریار و این که در آن سال‌ها، سازمان

حزب در ایران در چنگ ساواک بوده است ، اعتماد بسیاری
از انقلابیون به حزب ما یا از میان رفت و یا کاهش پیدا
کرد " (پرسش و پاسخ ، ۷ ، صفحه ۲۵)

و یا :

" . . . درست در آن زمانی که سازمان مخفی حزب ، با روی
آوردن نسل جدیدی از مبارزان انقلابی ، اولین گام های
رشد و گسترش خود را برمی داشت ، عنصر خود فروخته و
فاسدی مانند عباس شهریاری را به سازمان های حزبی ما جا
بزنند و از این راه مهم ترین شاخه سازمان حزبی ما را در
ایران به چنگ خود آورند و به این ترتیب ، فعالیت انقلابی
حزب را برای یک دوران نسبتاً طولانی از درون فاسد کرده و
فلج سازند ."

آیا چنین لطماتی به حزب ، که پی آمدش را به شکل انزوای کامل
نیروهای مترقی در اداره جامعه ، پس از پیروزی جنبش ضد استبداد
مردم می بینیم ، را می توان با چنان توجیهاتی در واقع "سمبل" کرد و از
آن گذشت و تازه در پایان افزود : البته او یک رفیق کمونیست وفادار است .
چنین مواردی البته در حزب ، باز هم قبل و پس از ماجرای عباس شهریاری
پیش آمده است . همین ماجرای مصاحبه رفیق ایرج اسکندری در شماره
۲۱ ، ۲۵ خرداد ۱۳۵۸ مجله تهران مصور ، و مطالبی که در آن ذکر
شد آیا چه مقدار به اعتبار حزب ماکه گام های اول دوران فعالیت آزاد را
برمی داشت لطمه وارد آورد . نتیجه چه شد ؟ مصاحبه ای با محتوای ۱۸۰
درجه مخالف مصاحبه قبلی از وی در روزنامه مردم (شماره های ۳۱ و ۳۲ و
۳۳) چاپ شد و متعاقب آن رفیق اسکندری از صحنه کمیته مرکزی حزب
غایب گردید . آیا هرگز نباید توده حزبی از آنچه در کمیته مرکزی می گذرد
با خبر باشد ؟ ببینید لنین چه گونه بوده است :

از آن جا که با عقیده ج . و . پلخائف ، عضو شورای حزب و هیئت
تحریریه ارگان مرکزی ، در این مورد که در حال حاضر به نفع
وحدت حزبی خواهد بود که امتیازی به بارتف داده شود و هیئت
۶ نفری برگزیده شود ، موافق نیستم همین جا از شورای حزبی و
از هیئت تحریریه ارگان مرکزی استعفا می دهم . (۱ نوامبر ۱۹۰۳ ،
ژنو)

آیا شما نیز در درون حزب چنین با سمت گیری ها و سایه روشن هایی

که ۴۰ سال است در بین خودتان در جریان است برخورد می کنید. رفقا، چنین به نظر می رسد که لزوماً بایستی پاره‌ای "زیربوم" های مرکزیت پنهان باقی بماند طرح اساسنامه حزب در بخش ساختمان حزب (ص ۸) بنای حزب را از جمله براین می گذارد:

ب. گزارش دهی منظم از طرف ارگان های رهبری در برابر سازمان های مربوطه.

و همین اساسنامه جای دیگر (ص ۱۲) دارد:

"کنگره" حزب هر سه سال یکبار دعوت می شود. کنگره فوق العاده از طرف کمیته مرکزی و یا بنا به پیشنهاد حداقل يك سوم اعضای حزب تشکیل می گردد."

و جای دیگر (ص ۱۳) :

۰۰۰. پلنوم کمیته مرکزی در سال حداقل ۲ بار تشکیل می گردد.

۰۲. تعداد اعضای کمیته مرکزی و مشاورین آن را کنگره معین می کند. شرط ضروری عضویت در کمیته مرکزی اعم از عضو یا مشاور، داشتن حداقل ۵ سال سابقه حزبی است.

۰۲۷. هرگاه به عللی جای يك یا چند نفر از افراد کمیته مرکزی خالی بماند کمیته مرکزی می تواند با اکثریت ۲/۳ آنرا از بین مشاورین عده خود را تکمیل کند. در موارد فوق العاده و یا در صورتی که ضرورت ایجاد کند کمیته مرکزی می تواند از بین سایر اعضای حزب نیز افرادی را به عضویت کمیته مرکزی برگمارد.

آخرین کنگره حزب ۳۲ سال پیش (سال ۱۳۲۷) تشکیل شد. از طرح ایمن سؤال که چرا ۳۲ سال کنگره تشکیل نشده است می گذریم. امامی پرسید که چه مجوز اساسنامه ای به رفقای ما اجازه داده است که به محض از راه رسیدن گروهی از افسران و زندانیان آزاد شده را به عضویت کمیته مرکزی انتخاب کنند؟ به سؤال های برخاسته از این ماجرا چه جوابی می دهید :

تعداد اعضای کمیته مرکزی چند نفر است؟

چه تعداد از افسران و زندانیان حزبی به کمیته مرکزی داخل شده اند؟ آیا بدون احتساب اعضای جدید بقیه می توانسته اند $\frac{۱}{۳}$ تعداد کل مجاز نفقات کمیته مرکزی باشند که مجموع آراء مثبتشان بتواند به انتخاب اعضا جدید منجر شود؟

چه نیازی ورود اعضا جدید را به کمیته مرکزی موجب شده است؟ آیا کمیته مرکزی در تبعید، به تعداد اعضا جدید ناقص بوده؟ چرا؟

و چه گونه با وجود نقص اعضا، پلنوم تشکیل می داد هاید ؟
اگر ناقص نبوده آیا اعضا، جدید به تعداد ثابت اعضا، کمیته مرکزی
افزوده شده اند ؟

اگر افزوده نشده اند جای چه کسانی را پر کرده اند و به چه دلیل ؟
آیا آن هائی که اعضا، جدید جایشان را پر کرده اند، استعفاداده اند
یا کنار گذاشته شده اند و به چه دلیل ؟

اگر نتوانید به این سئوالات پاسخ تشکیلاتی مقنع بدهید باقی می ماند
همان ظن شایع که : خواسته اید زیر محبوبیت آن ها پنهان شوید و نیز این
شایعه که کمیته مرکزی فعلی مورد تأیید کادرها و بقیه اعضای کمیته،
مرکزی در تبعید که نمی توانند به ایران بیایند نیست و آیا همه این مطالب
نمی تواند توجیه گر مصاحبه رفیق ایرج اسکندری با مجله تهران مصور باشد
و یا بالاخره چه چیز دیگر ؟ سرانجام آیا ضروری نیست توده حزبی را حتی
هر قدر صلاح می دانید در جریان بگذارید . شاید صلاح را در سکوت
می بینید . ولی این سکوت نه تنها با بند ب ساختمان حزب مندرج در
اساسنامه مغایر است بلکه رفقا به معنای آن است که لنین در نوشتن چنین
رسالتی و بسیاری مقالات دیگر خطاب به حزب و توده، حزبی مطلقاً در
اشتباه بوده است :

۱ . چه باید کرد ؟

۲ . يك گام به پیش ، دو گام به پس

۳ . درباره انحلال طلبی و گروه انحلال طلبان

۴ . نقص وحدت زیر پوشش قریاد های وحدت طلبی و ...

بگذارید اضافه کنیم که حق توده، حزبی است که مثلاً از مجموع مکاتبات
رفیق شهید پرویز حکمت جو و نظریاتش درباره، ویژگی های مبارزه در ایران
بعد از سال ۱۳۴۲ و علت عدم توجه کمیته، مرکزی به نظریات وی با خبر
باشد . به توده، حزبی حقایق را آنچنان که بوده ، بگوئید و به این همه
شایعات ویرانگر از هر سوی خاتمه بدهید . ادعای شما درباره، " صلاح
حزب " نمی تواند مارکسیستی و علمی باشد . مگر این که بگوئید " صلاح
خودتان " در سکوت است .

به جاست که در پایان ، به این افتخار حزب نیز اشاره شود که ماهرگر،
در هیچ زمانی از انترناسیونالیسم و اردوگاه سوسیالیستی بهره ریری اتحاد
شوروی نبرید ه ایم و به گردونه، انحرافات تفرقه انداز در کل جنبش بین المللی
نیفتاد ه ایم ولی متأسفانه همین نشانه، مثبت، در دست رهبران ، به سبزی

تبدیل شده است برای پنهان کردن بازهم بیش‌تر خویش و در پاره‌ای از
موارد ، فراموش کردن وظیفهء درون مرزی و تاریخی خود .
... دنباله‌گیری این اشارات با کنگره است .

کنگره لزوماً بایستی پاسخی قطعی، با برخوردی "مارکسیستی" برای ضبط و آشکارسازی در تاریخ، از فعالیت حزب توده در ۲۵ سال حیات سیاسی خود پس از کودتا بیابد. کنگره لزوماً بایستی سؤالات زیر را — که سؤال بخش عمده‌ای از نیروهای مرفقی و معاصر کشور است — پاسخ دهند.

۱- نفوذ "سانترسم" در مرکزیت حزب، حیات پی‌گیر و متعصبانه آن و انزوای تقریباً دائمی افکار انقلابی و اکتیو در حزب.

۲- فشردگی مولکول‌وار مرکزیت، فعال‌میشائی، تمرکز قدرت، باند بازی و فراکسیون‌گرایی مستمر و نیز کوشش آشکار برای محو رد پای تشکیلاتی مسئولین درجه یک حزب.

۳- "اپورتونیسم" حاکم بر مشی حزب، ایمان و خوش‌باوری به بورژوازی، و خورده بورژوازی و واگذاری هژمونی به نیروهای غیرپرولتری در جریان مبارزهٔ بس‌ریشه‌دار، توده‌ای و عمیق مردم که منجر به عقب‌نشینی و شکست‌های متوالی در جنبش و نتیجتاً ناباوری نسبی خلق به احزاب و سازمان‌های پرولتری گردیده است.

۴- پس‌نشینی، راحت‌طلبی و سرانجام کوشش برای مجاز شمردن خویش در نزد قدرت‌های حاکمه که الزاماً به دنباله‌روی‌های تاکتیکی و انحرافات استراتژیکی منجر شده است.

۵- وبالاخره تبدیل نام حزب به "حزب کمونیست سراسری ایران" برافراشتن پرچم سرخ لنینی و پذیرش بطلان مشی گذشته و افشای رسوایان و خائنین.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library